

درباره‌ی خیزش مردمی در ایران و رهبری آن



بیان نظر قطعی نسبت به رخداد در هنگامه‌ی شدنش، چون جنبشی که از شهریورماه 1401 در ایران آغاز شده است، کاری بس شتابزده و نابخردانه است. به قول هگل، جغد مینرود، این نماد الهی خرد و حکمت نزد رومیان، با غروب آفتاب است که بالهای خود را برای پرواز می‌گستراند. معنای تمثیل این است که فلسفه تنها در تاریکی شبانگاه یعنی پس از وقوع رخداد است که می‌تواند دست به بررسی، نقد و بازبینی آن زند. اکنون اما، با گذشت بیش از صد روز از آغاز خیزش معروف به «سبزها» در ایران، زمان آن فرارسیده است که بتوانیم، با پذیرفتن همه‌ی مخاطرات ناشی از مشروط بودن هر گونه دآوری، نکاتی را در باره‌ی این مهم‌ترین خیزش بزرگ اجتماعی ایران در چهل سال گذشته در میان گذاریم.

1- خیزش یا انقلاب؟

بر جنبشی که در اعتراض به کشته شدن مهسا (ژینا) امنینی، از 26 شهریور در ایران آغاز شد و تا امروز بیش و کم با شدت ادامه دارد، چه نامی می‌توان گذارد: خیزش، قیام یا انقلاب؟ این مقوله‌ها همه در تئوری‌های سیاسی از جمله مارکسیستی، تعاریفی به دست آورده‌اند، اما همواره نیز ناروشن و پروبلماتیک باقی مانده‌اند. آن چه که مسلم است، با طرح خواست نابودی رژیم جمهوری اسلامی ایران، با سراسری شدن و تا حدود زیادی با گسترش دامنه‌ی مردمی آن، به نظر می‌رسد که خیزش 1401 می‌رود تا خصلت انقلابی به معنای تغییر کامل رژیم یا نظام به خود گیرد. لیکن هنوز زود است که از «انقلاب» بتوان سخن گفت. اما «خیزش انقلابی» بلکه بهتر بتواند نام جنبشی باشد که خواست اولیه و اصل‌اش سرنگونی نظام است.

هم اکنون سه ماه از آغاز این خیزش مردمی و سراسری می‌گذرد. صدها نفر از معترضان خیابانی کشته شده‌اند، هزاران نفر از فعالان و معترضان دستگیر، زندانی و شکنجه شده‌اند، تعداد فراوانی محکوم به اعدام و برخی نیز به دار آویخته شده‌اند. با وجود سرکوب

خونین رژیم، جنبش اعتراضی ادامه دارد اما نه به قوتِ ماه‌های اول خود. این وضعیت افول موقت البته می‌تواند گذرا باشد و ما دوباره با اوج مجدد و فراگیری خیزش اجتماعی رو به رو شویم.

پرسش اصلی اما این است: آیا خیزش مردمی از فاز اعتراضات خیابانی و شبانه، که بیشتر جوانان رن و مرد را در برمی‌گیرد، از مرحله تظاهرات موضعی و اعتصابات محدود، گذر خواهد کرد و به مشارکت فعال و اعتصاب عمومی توده گسترده مردم در شهر و روستا تبدیل خواهد شد؟ در این صورت است که نیروی انبوه مردمِ اعتصابی و در خیابان قادر خواهد شد دستگاه سیاسی، اقتصادی و امنیتی رژیم که تا حدود زیادی همچنان منسجم و متحد است را بر هم ریزد و اوضاعی که انقلاب نامند را به وجود آورد.

ما امروز با رویدادی خودجوش روبه‌رو هستیم و عوامل بسیاری همچنان نامعلوم می‌باشند. اما یک چیز از هم اکنون مسلم است: اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران دیگر نمی‌تواند به شرایط قبل از شهریور 1401 بازگردد. این جنبش ضد رژیمی و آزادی‌خواهانه توده‌های رنگارنگ و کثیری را به میدان آورده و مرحله‌ی نوینی از رشد آگاهی و پیکار برای کسب آزادی، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران را گشوده است. خیزش کنونی، اگر به نتیجه‌ی انقلابی خود در سرنگونی رژیم نیانجامد، اما نوید شورش‌های بعدی در فاصله‌ی کوتاه و سرانجام تعیین‌کننده را می‌دهد.

2- خیزش مردمی برای آزادی

خیزش اعتراضی کنونی در ایران نشان می‌دهد که خواست اصلی اکثریت بزرگ مردم و هدف سیاسی - اجتماعی کنونی آنها، به دست آوردن آزادی و دموکراسی است. خواستی که امروزه در همه‌ی جنبش‌های میدانی در کشورهای تحت سلطه دیکتاتوری و استبداد، چون خواستی عمده، آشکارا مطرح می‌شود. این خواست را معترضین کف خیابان امروز در ایران با شعار نابود باد دیکتاتوری بر دیوارها می‌نویسند و روزها و شبها بر زبان می‌آورند.

خواست دموکراسی، با این که خودِ واژه به طور مشخص در شعارها آشکار نیست، اما جنبه اصلی آزادی‌خواهی را تشکیل می‌دهد. دموکراسی، در خطوط متعارف آن، این مقولات را در بر می‌گیرد: فعالیت آزاد جامعه مدنی؛ کثرت‌گرایی (پلورالیسم)؛ حکومت قانون و استقلال سه قوای اجرائی، قضایی و مقننه؛ جدایی دولت و دین؛

آزادی بیان و اندیشه؛ آزادی تشکل، تجمع، حزب و سندیکای مستقل؛ انتخابات آزاد، مجلس آزاد و مطبوعات آزاد، سرانجام از همه مهم‌تر مشارکت آزاد مردم در تعیین زندگی و سرنوشت خود. این‌ها هستند آن‌چه که امروز خیزش مردمی کنونی در ایران می‌خواهد و برای کسب آن، معترضین کف خیابان جان فدا می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های اصلی و متمایز خیزش کنونی نسبت به جنبش‌های گذشته در ایران، نقش بسیار برجسته زنان، جوانان، نوجوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان در آن است، که از اقشار و طبقات و ملیت‌های مختلف و از محلات مختلف در شهرها و شهرستان‌های بزرگ و کوچک ایران برخاسته‌اند. خواست و شعار اصلی اینان، رهایی از فشار و سلطه و تبعیض و امکان زندگی در آزادی است. سایر خواست‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چون عدالت اجتماعی، برابری و معضلات معیشتی، صنفی، محیط زیستی، فقر، بیکاری، کم‌درآمدی، حقوق بازنشستگی، گرانی و غیره که در جنبش‌های اعتراضی سال‌های پیش مطرح می‌شدند، امروز نیز البته همچنان با شدتِ باز هم بیشتر به جای خود باقی مانده‌اند و طرح می‌باشند. اما این‌ها همه، به عنوان خواست‌های اقتصادی و صنفی، در پرتو یک خواست اصلی، تعیین‌کننده و راهنما قرار می‌گیرند که همانا کسب آزادی و دموکراسی در درجه نخست است.

3- خیزش علیه دین‌سالاری و ستم ملی

شورش کنونی در ایران، شعار «زن زندگی آزادی» را به پرچم نمادین خود تبدیل کرده است. این شعار مرکزی، ماهیت و هویت مبارزه کنونی علیه نظام جمهوری اسلامی با دو ویژگی اصلی یعنی دین‌سالاری و ستم ملی را نشان می‌دهد. زن‌ستیزی و تبعیض بر اقلیت‌ها به‌ویژه بر اقوام و ملیت‌های ساکن ایران، توسط دستگاه حکومت مرکزی چیزی نیست جز دشمنی این رژیم تئوکراتیک با زندگی انسان‌ها در آزادی، آزادگی و برابری با تفاوت‌های جنسیتی، ملیتی، فرهنگی... شان.

جنبش مردمی کنونی، حرکتی سیاسی، اجتماعی و مدنی با ویژگی‌ها و تفاوت‌هایی نسبت به حرکت‌های اعتراضی سال‌های پیش در ایران است. مبارزات کنونی با اعتراض زنان به حجاب اجباری، با برداشتن و آتش زدن روسری‌ها و به‌طور کلی با شورش بخش‌های گسترده‌ای از آنان و به‌طور کلی از جوانان برای آزادی و رهایی از قید و بندهای دینی-اسلامی و شریعت، که سرشار از تبعیض‌های اجتماعی، جنسیتی،

ملیتی... است، آغاز می‌شود. این اعتراضات خیابانی و مسالمت‌آمیز، بنا بر روال طبیعی هر جنبشی در شرایط دیکتاتوری، به سرعت سیاسی می‌شود، گسترده، همگانی و سراسری می‌گردد، قشرها و گروه‌های مختلف اجتماعی، و به‌ویژه این‌بار از میان مردمان فرودست را در بر می‌گیرد. این همه، با شعار مشخص نابود باد رژیم جمهوری اسلامی و با اعلام همبستگی و یکپارچگی جنبش در گونه‌گونیِ اتنیکی‌شان، از کردستان تا بلوچستان.

4- مسأله تشکلیابی جنبش و نفی "رهبری"

جنبش‌های اجتماعی نوینِ امروزی در جهان و همچنین در ایران که سوای دیگر کشورها نیست - با درس‌گیری از ناکامی و ورشکستگی تشکلات سنتی از نوع حزبی، چه چپ و چه راست و با نفی و ردِ تئوریک که عموماً قدرت‌طلب، انحصارطلب، دولت‌گرا، غیر دموکراتیک و اقتدارگراست، که به صورت عمودی و سلسله‌مراتبی عمل می‌کند - اکنون در جستجوی ایجاد شکل‌هایی نوین و دیگر از سازماندهی برای تغییرات بنیادی اجتماعی می‌باشند. اما چنین امری، به‌ویژه در رژیم‌های دیکتاتوری و استبدادی، چون جمهوری اسلامی ایران، کار سهل و آسانی نیست. این تشکلهای نوین می‌خواهند به صورت افقی و شبکه‌ای عمل نمایند، دموکراتیک، مستقل از دولت و احزاب، خودمختار و خودگردان باشند و سرانجام تنها متکی باشند بر مجامع عمومی خود و پیرو تصمیم‌گیری دموکراتیک این نهادهای جمعی. در یک کلام، این گونه سازماندهی‌های جنبشی تلاش می‌کنند که به دور از شیوه‌ها و عملکردهای سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه حاکم بر سیستم‌های تشکیلاتی سنتی و حزبی، زندگی و عمل نمایند. این تشکلیابی‌های جنبشی نافی رهبری توسط یک لیدر، دبیر کل، رئیس، کمیته مرکزی، آوانگارد، حزب پیشرو و از این دست می‌باشند.

اما اکنون در مورد وظایف گروه‌ها و سازمان‌های اپوزیسیون ایران در خارج از کشور چه می‌توان گفت؟ این‌ها، از هر دسته و گرایشی، چون در مجموع سال‌ها از میدان اجتماعی، مبارزاتی و عملی در داخل کشور به دور می‌باشند، چون کمترین پایه اجتماعی در داخل کشور دارند، چون به طور کلی دریافتی اقتدارگرا از سیاست و کار سیاسی دارند، چون دولت‌گرا، قدرت‌طلب هستند و بیش از همه به مسأله رهبری، رهبریت، ریاست و تسخیر دولت و قدرت فکر می‌کنند و در این جهت عمل می‌کنند... در پیدایش، شکل‌گیری و رشد جنبش‌های خودجوش امروزی در ایران، نقش قابل توجهی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. اینان نباید در فکرایجاد رهبری در خارج از کشور باشند

که تلاشی بی‌ثمر و موهوم است. اینان نباید دچار وسوسه‌ی ایجاد آلترناتیو‌هایی در خارج از کشور شوند، چون سرهم کردن ساختگیِ یک دولت‌گذار و امثال آن در چند هزار کیلومتری ایران. این‌ها همه "بَدیل‌های" ساختگی، کاذب و بدون پایگاه اجتماعی در داخل کشور خواهند بود، که تنها می‌توانند خود را متکی و وابسته به دولت‌ها و قدرتهای خارجی نمایند، ولو این که این دولت‌ها دموکراتیک و پشتیبان خیزش اعتراضی مردم ایران علیه حکومت‌شان باشند.

گروه‌ها و سازمان‌های اپوزیسیون خارج کشوری باید کوشش کنند که در درجه اول در داخل کشور و در متن جامعه و جنبش‌های اجتماعی حضور و مشارکت داشته باشند و فعالیت نمایند. در خارج از کشور، وظیفه‌ی آنها تنها می‌تواند و باید امر فراهم آوردن و گسترش پشتیبانی بین‌المللی از جنبش داخل کشور باشد. هم‌چنان که امروزه ما شاهد همبستگی بی‌سابقه جامعه بین‌المللی، نهادهای دموکراتیک و دولت‌های دموکراتیک جهان با مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران هستیم. در خارج از کشور، همکاری، هم‌گرایی و اتحاد میان سازمان‌های ایرانیِ نزدیک به هم، از سوی جریان‌های جمهوری‌خواه دموکرات و لائیک، تنها در راستای وظیفه‌ی اصلیِ پشتیبانی و سازمان‌دهی همبستگی با جنبش داخل کشور می‌تواند معنا داشته باشد و بس!

5- خیزش ایران و آشفتگیِ چپ سنتی

"چپ" ایران (نه تنها در کشور ما بلکه در جهان) به طور عمده هم‌چنان در قالب‌های ایدئولوژیکی، فلسفی، سیاسی و تشکیلاتیِ گذشته، که م‌لهم و متأثر از سیستم سویتیک و چینی (لنینی - استالینی) است، فکر و عمل می‌کند. این چپ سنتی هنوز گسست قطعی و کامل خود را از آن نظام نظری و عملی به سرانجام نرسانده است. امر سوگ و خاک سپاری آن را به پایان نرسانده است. از این رو نیز هم‌چنان آلوده است به توتالیتاریسم، اقتدارطلبی، قدرت‌طلبی، سکتاریسم، دُگماتیسیم، «کارگرپرستی»، دولت‌گرایی (تبدیل سرمایه‌داری خصوص به سرمایه‌داری دولتی) و تصور واهیِ تسخیر قدرت از راه حزب آوانگارد. در نتیجه، خیزش 1401 مردمان ایران که خواست اصلی‌اش آزادی، دموکراسی و نفی سلطه دینی است چندان با ذهنیت متحجر یا نامتحول چپ سنتی کنار نمی‌آید. از این رو است که بخشی از چپ‌های جهان، از جمله در کشورهای غربی، غافلگیر خیزش کنونی مردم ایران شده‌اند، به ویژه زمانی که می‌بینند در ایران جمهوری اسلامی، زنان روسری‌ها را به آتش می‌کشند و مردمان دین و

شریعت را نفی می‌کنند و می‌خواهند در درجه اول به سلطه حکومت مذهبی و اسلامی پایان دهند.

عامل دیگر فرماندن چپ سنتی از ابراز همبستگی استوار با خیزش مردمی کنونی در ایران، دیدگاه جامد این چپ از اوضاع و احوال متفاوت و پرمتحول جهان در چند دهه گذشته در پی فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود است. چپ سنتی، در جهان و در ایران، همچنان جهان را به دو دنیای متخاصم، یکی امپریالیستی و دیگری ضدامپریالیستی تقسیم می‌کند. یکی، دنیای امپریالیسم، که شامل غرب (اتحادیه اروپا، انگلستان، ایالات متحده...) می‌شود و دیگری، دنیای ضدامپریالیستی، که بقیه جهان را در بر می‌گیرد. در نتیجه، این نگاه به اصطلاح ضد امپریالیستی، چپ سنتی را در همه جا، می‌کشاند به مماشات و همراهی با دنیایی که از دید او "ضد امپریالیست" است. و این انحراف کشیده می‌شود به مماشات با قدرت‌های بزرگ دیکتاتوری و هژمونی‌طلب جهانی چون روسیه و چین؛ به حمایت از اسلامیسیم "ضد امپریالیست" و "ضد غرب"، به دفاع از دیکتاتورهای به اصطلاح چپ چون رژیم‌های خودکامه شاوز یا مادورو در ونزوئلا، اورتگا در نیکاراگوئه و از این دست در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین. در درازای چهل سال گذشته که از استقرار جمهوری اسلامی در ایران می‌گذرد، چپ "ضد امپریالیست" جهانی، به طور عمده، یا از این رژیم "ضد امپریالیست"، که یک دیکتاتوری اسلامی به واقع ضد غربی است، دفاع کرده و یا چشم بر جنایات هولناک آن بسته است. در این رابطه است که می‌توان آشفتگی چپ سنتی را امروز نسبت به خیزش مردم ایران توضیح داد.

نتیجه‌گیری: جنبش مداوم رهایی‌خواهی

جمهوری اسلامی ایران، در ریر ضربه‌های سهمگین شورش اعتراضی مردم، امروزه در وضعیتی قرار گرفته که "سرنگونی رژیم" تنها یک شعار و آرزو نیست، بلکه می‌رود که به واقعیت تبدیل شود. حرکت رو زوال این سیستم را هم اکنون از هر روی، در گستره اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره می‌توان آشکارا مشاهده کرد. در چنین شرایطی، الیگارشی دینی-امنیتی حاکم از کمترین تکیه‌گاه اجتماعی در جامعه برخوردار است. اکثریت بزرگ مردم، در بیشماری و چندگانگی‌شان، به‌ویژه در میان زنان و جوانان، با تظاهرات، اعتصاب‌ها و اعتراضات خیابانی‌شان، آشکارا و بدون ترس اعلام می‌کنند که خواهان برافتادن رژیم کنونی‌اند. رژیمی که به هر ترتیب، با تشدید هر چه عمومی‌تر، ترور، سرکوب و اعدام می‌خواهد

حاکمیت و سلطه‌اش را با توسل به جنایت و کشتار ادامه دهد.

جنبش کنونی مردم ایران، تنها با تکیه به نیروی خود، با ادامه و گسترش قدرت خود، با ایجاد یک نقطه اتکا که بر حول آن شریان‌های مختلف مبارزاتی بتوانند جمع و همسو شوند، با تشکیل‌پذیری خود توسط خود و به دست در خودمختاری، خودگردانی و خودسازماندهی... قادر خواهد شد با ایجاد جنبشی پایدار، مقاوم و مداوم در برابر قدرت حاکمه، شرایط فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی را فراهم آورد. تنها وظیفه اپوزیسیون جمهوری‌خواه، دموکرات و لائیک خارج از کشور ایجاد یک همبستگی بین‌المللی پایدار و گسترده با خیزش کنونی مردم ایران برای آزادی و دموکراسی چون مبرم‌ترین خواست امروزی است.

کنشگران رهایی‌خواه، که از دیرباز فلسفه و راه خود را به کل از چپ سنتی و توتالیتر جدا کرده‌اند، تنها با طرحی نو، اثباتی و ایجابی نسبت به یک شکل و شیوهی نوین و دیگری از زندگی مشترک در خودمختاری، خودگردانی و استقلال نسبت به دولت و نهادهای قدرت، می‌توانند در شکل‌گیری مناسباتی برتری از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، در تغییر ریشه‌های اوضاع جامعه‌ی خود و جامعه جهانی نقش ایفا کنند. به بیانی دیگر، با نفی و رد سلطه سرمایه، دولت - حکومت، حاکمیت، مالکیت و دیگر سلطه‌های دینی، جنسیتی و ملی... این امر را نیز باید از هم اکنون در پیش‌گیرند و نه به آینده‌ای نامعلوم واگذار نمایند. در این راستا ست که کنشگران رهایی‌خواه ایران به طور کامل شریک و همراه خیزش مردمی کنونی، به نام **مجلس آزادی‌خواهان ایران**، در کشور خود می‌باشند؛ برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران و گذار به یک جمهوری دموکراتیک و لائیک چون گام نخست در راه رهایی.

شیدان وثیق

ژانویه 2023 - دی 1401

cvassigh@wanadoo.fr

مسیر انقلاب در ایران



فرامرز دادور

زنان و مردان نوجوان و بزرگسال از همه طبقات، بویژه توده های زحمتکش و محروم در خیابانها و اماکن عمومی، جامعه ایران را به یک زلزله عظیم انسانی برای آزادی و عدالت تبدیل نموده اند. در این مقطع انقلابی مهم است که به وجود فراطبقاتی بودن خیزش سراسری واقف بوده، حمایت و همبستگی با جنبش گسترده مردم را حول محور هدف اساسی یعنی عبور از نظام کنونی و شعارهای دمکراتیک متناسب با آن انجام داد. بدیهی است که خواست اصلی مردم در این مقطع، نفی جمهوری اسلامی و استبداد حکومتی در راستای استقرار آزادی، دمکراسی، عدالت اقتصادی/اجتماعی و جمهوری مردمی میباشد. علامتها و ایده های مطرح در راستای نیل به آرمان فوق مانند "زن، زندگی، آزادی"، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر دیکتاتوری" و "مرگ بر ستمگر چه شاه باشد چه رهبر" نشاندهنده ماهیت ضد

استبدادی، آزادیخواهان و عدالتجویان در قیام آغاز گردیده از سوی جنبش سراسری توده ای میباشد و طبق گفته نرگس محمدی، زندانی سیاسی و فعال حقوق بشر "گذار از نظام، خواست مردم ایران است".

در رابطه با نکات ذکر شده در بالا مهم است که افراد، تجمعات و سازمانهای حامی مبارزات مردم، پشتیبانی و کنشهای سیاسی خود را بر روی تمرکز بیشتر بر روی آماج مشترک مانند نفی نظام دیکتاتوری و استقرار نظامی دمکراتیک، متکی بر انتخابات آزاد و زمینه ساز برای مشارکت مستقیم و غیر مستقیم توده های مردم در سرنوشت اجتماعی خود، به پیش ببرند. هم اکنون زنان و مردان، بویژه دختران آزاده ایران، عمدتاً برخاسته از طبقات و اقشار فرودست جامعه، خواسته های آزادیخواهان خود را با قدرت فزاینده بیان میکنند. فعالان مرتبط با جنبشهای مردمی در میان آنها زنان، معلمان، فرهنگیان، کارمندان، بازنشستگان و کارگران ایده های مربوط به آمال اقتصادی و اجتماعی عادلانه و آزادیخواهان خود را به عرصه عمومی کشانده اند. علاوه بر شعارهای رادیکال در عرصه خیابانها، کانوهای و انجمنهای صنفی اجتماعی نیز تقابل با رژیم را در اشکال مختلف جلو میبرند. در بیانیه شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان در افشاگری از "حاکمان فریبکار و قدرت طلب" که میخواست روز 13 آبان را به عنوان "روز دانش آموز" اعلام کنند، در حین پخش لیست کودکان و دانش آموزان به قتل رسیده توسط ماموران امنیتی، گفته شد که "اعمال ننگین" و "تجاوز به حریم مدرسه" که از سوی حاکمان انجام میگردد "با هیچ آبی پاک نخواهد شد".

جنبش انقلابی ایران که هم اکنون شبکه ها و نهادهای خیابانی و مدنی را در بر گرفته با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی برخاسته است. سوال اساسی این است که آیا این جنبش چگونه انسجام سیاسی یافته و چه دورنمای بلافاصله ساختاری برای جامعه در بعد از پیروزی انقلاب خواهد داشت. هم اکنون در میان اپوزیسیون بسیار پراکنده، کنشگران ایده های مختلفی را تبلیغ میکنند. طیفهای مرتبط با جریان سلطنت در اشکال متنوع بر این اتکا میکنند که بعد از سرنگونی نظام فعلی، مردم از طریق مجلس موسسان تصمیم خواهند گرفت که جمهوری و یا سلطنت مشروطه استقرار یابد. بدیهی است که در صورت پیروزی انقلاب، اگر توده های مردم مشارکت خلاق نداشته باشند، این گرایشات سلطنت طلب و قدرتهای خارجی مدافع آنها خواهد بود که با اقتدار بسیار

در برقراری نظام موروئی و غیر دمکراتیک نقش خواهند داشت. مجاهدین نیز با آلودگی به قدرتهای ارتجاعی منطقه و جهان از اعتبار مردمی برخوردار نیستند. آنچه که در پیش روی جنبش مردمی قرار میگیرد، ظهور یک اتحاد دمکراتیک از میان کنشگران و گروه های مستقل، ملی و چپ است که بتوانند بر اساس حداقلی از یک پلاتفرم مترقی در جایگاه هدایت انقلاب بسوی ایجاد نظامی دمکراتیک، عادلانه و با ساختار بلافاصله جمهوری لائیک و حقوق بشری قرار بگیرند.

بسیاری از فعالان و تلاشگران در جنبش دمکراتیک و انقلابی کنونی که در جهت براندازی جمهوری اسلامی حرکت میکنند، لزوماً از اندیشه های ایدئولوژیک و فرموله شده برخوردار نیستند، در عین اینکه عمدتاً خواستار جدائی دین از حکومت و ایجاد دمکراسی، آزادی انتخابات و حقوق دمکراتیک بوده مخالف دخالت سیاسی و نظامی از سوی قدرتهای خارجی میباشند. به احتمال زیاد این بخش از حامیان مردمی را میتوان در چارچوب گرایشات چپ، ملی و آزادیخواه ارزیابی نمود. پرسش عمده این است که با توجه به اینکه اکثریت مردم خواستار عبور از نظام فعلی هستند، اما هنوز مبارزات خود را به نوعی پراکنده در حیطه تجمع های محلی و منطقه ای و تنوعی از خیزشهای جنبشی ضد نظام به پیش میبرند، آیا چگونه میتوانند به اتحادی فراگیر و سازمان یافته برای سرنگونی دست یابند. البته در این شکی نیست که تجمعیهای مردمی در اشکال کانونها، انجمنهای اجتماعی و کمیته های کارگری در اشکال سازماندهی درگیر هستند و از جمله میتوان به بیانیه مشترک اخیر از سوی 3 تشکل کارگری (سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و گروه اتحاد بازنشستگان) به مناسبت 16 آذر، روز دانشجو اشاره نمود. اما این تلاشهای ستایش انگیز بخودی خود کافی نیست و حرکت اجتماعی در مسیر پیروزی انقلاب حتی در سطح بلافاصله سیاسی به وجود جبهه ای از سازمانهای سیاسی دمکراتیک و آزادیخواه و از جمله سوسیالیستها و ملیون که دارای استراتژی مبارزاتی و برنامه های حداقلی برای گذار به یک جامعه دمکراتیک باشند، احتیاج دارد.

یکی از تجربیات در میان حامیان و فعالان آزادی و عدالت اجتماعی، در داخل و خارج از کشور این بوده است که با توجه به وجود تفرقه و انشعابات متعدد، بخشهایی از کنشگران با وجود اختلافات ایدئولوژیک و استراتژیک، در کمیته های جغرافیائی محدود (ب.م.

محلہ ای، شهری و منطقہ ای) عمدتاً تحت عنوان کمیته، انجمن و کانون فعالیت‌های عملی حول محور سیاست‌های دفاعی بی پیش برده اند. بر این اساس یکی از راهکارها میتواند بر پایه ایجاد و یا تغییر سیر کنشگری‌ها در جهت پشتیبانی محلی از شکلگیری جبهه ای وسیع و هدفمند در داخل و خارج از کشور در راستای سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای برپائی مجلس موسسان جهت استقرار بلافاصله یک جمهوری ملی و سکولار باشد.

فرامرز دادور

6 دسامبر 2022

شکاف بین نسل‌ها و انقلاب آتی!

مهران زنگنه

مسئله هژمونی در انقلاب ۵۷ و روند فعلی!

«بروتوس عزیز تقصیر از ستارگان ما نیست بلکه از خود ماست که این طور زیر دست مانده‌ایم.» شکسپیر، ژولیوس سزار، پرده‌ی اول صحنه‌ی دوم، صفحه ۷۶۰ جلد ۱ پازاگادی

«سنت تمامی نسل‌های پیشین [است که] بر ... مغز زندگان سنگینی می‌کند.» (مارکس)

بهترین زمان و بدترین زمان (داستان دو شهر، چارلز دیکنز)

شکلگیری «برهوت» سیاسی مانند دوران پهلوی در سطح جامعه شده‌اند. امکان تکصدائی در جریان‌ات راست و چپ و به طور کلی در سطح جامعه به شدت کاهش یافته است.]

با توجه به «تموجات دوره‌ای سیاسی» در این لحظه در اینجا عمدتاً به روند کسب هژمونی روحانیت در دوره‌ی آخر توجه شده است، چرا که مسئله امروز باز مثل دیروز هژمونی است!

پیآمد وضعیت انقلابی را تناسب قوا بین بخش‌های سازمان‌یافته نسبت به یکدیگر در سطح جامعه تعیین می‌کند. در انقلاب ۵۷ نیروهای سیاسی سازمان یافته‌ی معینی شرکت داشتند. می‌توان آنان را به رادیکال غیر دینی و رادیکال دینی و رفرمیست‌های لائیک و مذهبی با میزان □□□□ □□□□ □□□□□□ تقسیم کرد.

در بخش رادیکال غیر دینی □□□□ این نیروها تحت تاثیر مبارزه‌ی مسلحانه قرار داشتند. در اینجا لزومی ندارد مبارزه‌ی مسلحانه در جزئیات آن مورد تحلیل، بحث و جدل قرار گیرد، اما باید به اثرات آن بر انکشاف سیاسی جامعه، به خصوص در دوران پیش از برآمدهای توده‌ای در روند انقلاب ۵۷ اشاره کرد.

صرفنظر از چیستی جنبش مسلحانه و اثرات فرهنگی آن، می‌توان اثر این نوع مبارزات در سطح ملی را در پیوند و تداخل دو میدان سیاسی و نظامی خلاصه کرد. نتیجه‌ی بلاواسطه این پیوند در سطح ملی در استراتژی دولت تشدید قتل، شکنجه، زندان یا به طور کلی تشدید سرکوب بود. این سرکوب در عرصه‌ی بین‌المللی با توجه به فعالیت دانشجویان در خارج از کشور موجب فشار خارجی بر رژیم شد. معمولاً تبدیل امر منفی (تشدید سرکوب) به امر مثبت در تاریخ‌نگاری مورد توجه واقع نمی‌شود. برای فهم این تبدیل باید مبارزات دانشجویان را در خارج مورد توجه قرار داد. قتل، شکنجه و سرکوب که افشای آنان □□□ از موضوعات فعالیت در خارج کشور بود، در پی شروع مبارزات مسلحانه و تشدید سرکوب بدل به موضوعاتی حاد شدند و افشاگری نیروهای دانشجویی، تلاش برای جلب نظر افکار عمومی شدت گرفت. در واقع گسترش ابعاد سبوعیت رژیم شاه پس از شروع مبارزات مسلحانه نقش مهمی در گسترش مبارزات دانشجویان و ابعاد افشاگرانه‌ی آن داشت. اینکه سیاست حقوق بشر کارتر معطوف به ایران شد، را باید □□□□□□ نتیجه‌ی مبارزات دانشجویان خارج از کشور دانست. در سایه‌ی مبارزات دانشجویان است که در نهادهای بین‌المللی (مثل عفو بین‌الملل) و وسائل ارتباط جمعی غربی فضائی

«انتقادی» به ضرر رژیم شکل گرفت و این فضا در عطف نظر کارتر به ایران موثر بود (کافی است به موضع کارتر در مورد سایر کشورهای حوزه نفوذ بلوک غرب (مثل عربستان سعودی) نگاه شود و انسان ببیند که به لغو «حقوق بشر» برای مثال در عربستان توجهی نمی‌شود).

اهمیت سیاست حقوق بشر کارتر در روند انقلاب زمانی فهمیده می‌شود که رابطه‌ی مرکز و پیرامون در آن دوره و لزوم تائیدی‌یهی رژیم کارتر برای رژیم نئوکولونیال شاه دیده شود.

در واقع دو مطلق که پویان از آنان نام می‌برد، اگر اصولاً بتوان از آنان حرف زد، نه توسط مبارزه‌ی مسلحانه، بلکه ابتدا در اثر سیاست کارتر (یا شکاف در طبقه‌ی حاکم) «شکسته» شدند. از سال ۱۳۵۵ موجی از نامه‌نویسی و اعتراضات فرمیستی شروع شدند. این مبارزات فرمیستی بواسطه‌ی «باز» شدن فضا در سایه‌ی استراتژی کارتر شکل گرفتند. در این فضا که شبهای شعر (انستیتو گوته و غیره) میسرند. دانشگاه به مرکز اعتراض در رونی بدل شد که با نامه‌نگاری و به صحنه آمدن نیروهای فرمیست شروع شد، ولی بر حسب خواست بخشی از این نیروها در چارچوب قانون اساسی نماند. نیروهای فرمیست نمی‌خواستند بپذیرند که رژیم نئوکولونیال پهلوی با کودتای ۳۲ بر علیه مصدق و سرکوب جنبش ملی کردن نفت روائی legitimation خود را از دست داده است، اگر اصولاً بتوان از روائی آن حرف زد، و در افواه عمومی به درستی متکی به عوامل بیگانه تلقی می‌شود. در زمانی که دیگر امکان وحدت طبقه‌ی حاکم از طریق گسترش پایه‌ی اجتماعی رژیم به لایه‌های دیگر طبقه میسر نبود، «ملیون» می‌خواستند، یک حکومت «ملی» با حفظ سلطنت بوجود بیاورند. این پروژه ناهمزمان با «تموجات دوره‌ای» و نشان دهنده‌ی جهل ملیون بود.

مهمترین مسئله‌ای که در بالا به آن اشاره شد این است: ناسازگار بودن «ملیون» و «حکومتی» در افواه عمومی تلقی می‌شود (مثل رژیم شاه)، یا دچار بحران روانندی شده است، مثل رژیم جمهوری اسلامی، نمی‌تواند فضای باز را اداره کند. مثال‌های اروپای شرقی پیش از فروپاشی نیز دلالت بر صحت این اصل دارند. [در این زمینه، می‌توان به «ملیون» و «حکومتی» در افواه عمومی تلقی می‌شود (مثل رژیم شاه)، یا دچار بحران روانندی شده است، مثل رژیم جمهوری اسلامی، نمی‌تواند فضای باز را اداره کند. مثال‌های اروپای شرقی پیش از فروپاشی نیز دلالت بر صحت این اصل دارند.]

پی برده است که نیاز به دستگاه‌هایی دارد که رفرمیست‌های خارج و داخل در دوران خاتمی (۱۹۹۷/۲۰۰۵) تحت عنوان «جامعه مدنی» به رژیم پیشنهاد کرده بودند. می‌توان به بیانی گرامشیانه گفت رفرمیست‌های خارجی و داخلی در دوره مذکور به دولت/رژیم جمهوری اسلامی پیشنهاد می‌کردند بدل به «دولت جامع» بشود، تا بتواند از روابط و مناسبات سلطه دفاع بکند و با تولید و بازتولید روامندی به اشکال دیگر، روامندی مبتنی بر دین را گسترش بدهد. طبعاً پروبلماتیک تبدیل یک دولت پیرامونی به دولت جامع منجمله پیش‌شرط‌ها و امکان آن در این استراتژی ضد انقلابی نیروهای رفرمیست آن دوره مورد توجه آنان واقع نشده است.] در ابتدای انقلاب ۵۷ متن مشهور ارتجاع حاکم با امضای مستعار رشیدی در روزنامه‌ی اطلاعات در مورد نیروهای سیاسی ارتجاع مغلوب نیز در این فضا نوشته شد. انتشار آن باز بر توهم ناشی از امکان اداره‌ی یک فضای باز با ارگان‌های نامتناسب با آن استوار بود. [در وضعی که بحران روامندی legitimacy crisis حاکم است، توده‌ها رابطه‌ی سلطه را، صرف‌نظر از بیان ایدئولوژیک آن، فقط به زور تحمل می‌کنند. دستگاه دولت در رژیم ناروا به یک ماشین سرکوب تقلیل می‌یابد. رژیم که رهبری نمی‌تواند بکند، فقط بواسطه‌ی سرکوب عریان و اثر ایدئولوژیک آن یعنی ترس ناشی از سرکوب مسلط می‌ماند. چنین رژیمی تحمل [در رژیم ناروا به یک ماشین سرکوب تقلیل می‌یابد. رژیم که رهبری نمی‌تواند بکند، فقط بواسطه‌ی سرکوب عریان و اثر ایدئولوژیک آن یعنی ترس ناشی از سرکوب مسلط می‌ماند. چنین رژیمی تحمل

در یک فضای باز ریشه‌دار (مثل غرب) که به تدریج در روند برآمد سرمایه‌داری شکل گرفته است معمولاً یک مقاله به شورش، سرکوب و از همه مهمتر به کشتار نمی‌انجامد. اما در فضای بسته‌ای که به طور تصنعی (یا با فرمان از آمریکا، سیاست حقوق بشر کارتر) باز شده است، با توجه به عدم روامندی رژیم هر چیزی می‌تواند به شورش و کشتار بیانجامد. شورش در قم و کشتار در آن شهر در پی انتشار مقاله یک پی‌آمد مهم در روند انقلاب داشت. [این مسئله را امروز باید توجه قرار داد. مرکز انقلاب آتی کجاست و چه کسی آن را تعیین می‌کند؟ خارج یا داخل؟ دانشگاه، کارخانه، بازار و غیره؟]

گرفته می‌شود. مثال بارز آن: مبارزه‌ی زن بی حجاب بر علیه رژیم کودتا در مسجد میسر نیست. زن مبارز اگر به مسجد برود، □□□□، چه بخواهد، چه نخواهد چادر به سر کند. چادر را باید در این جا به عنوان سمبل پذیرش هژمونی ایدئولوژیک ارتجاع فهمید.

اما واگذاری رهبری فقط به دنبال انتقال از دانشگاه به مسجد صورت نگرفت، بلکه باز بواسطه‌ی فرهنگ شیعی و سمبل‌های آن مثل قتل «حسین بن علی» و اربعین، در سایه کشتار سبعانه‌ی رژیم شاه، صورت گرفت. یزید و حسین، دو سمبل شیعی، دو ماسک شدند. بر چهره‌ی شاه ماسک یزید و بر چهره‌ی جان‌باختگان ماسک حسین کشیده شد. هر ایرانی با مراسم چله (یا اربعین) در زندگی روزمره آشناست. از «واجبات» این فرهنگ مراسم ختم و چله است. پیوند جنبش سیاسی-اجتماعی با این مراسم سه وجه دارد. مراسم در مسجد برگزار می‌شود، در این مراسم یک روحانی (و بنا براین شبکه روحانیت) مسلط است و زمان مبارزه را نیز اعتقادات دینی تعیین می‌کنند. توده‌هایی که به مسجد برای اعتراض رفتند، در واقع فقط اعتراض به رژیم نکردند، بلکه مقدمه‌ی انتقال رهبری مبارزات را به گروه معینی و در عین حال به یک فرد فراهم آوردند. طبعاً زمینه‌ی انتقال به رهبری فردی در فرهنگ ایرانی و تقسیم انسان‌ها به عالم و عامی (شیعی‌گری)، شاه و رعایا (شاهنشاهی)، رهبر/لیدر و توده (در جریان‌های لائیک)، فرمانده و سرباز (چریکی-نظامی) رئیس و مرئوس (فرهنگ دیوانسالارانه)، مردسالارانه (زن و مرد) یا در یک کلام رابطه‌ی خدایگان-بندگی (هگل) فراهم است. این انتقال بر بستر سلطه‌ی اشکال فرهنگ اتوریتر خدایگان-بندگی و صغارت انسان در ایران به سهولت صورت گرفت و می‌گیرد. صغارت سیاسی در میان ایرانیان امری رایج بوده است. گفتن می‌خواهم حکومت بکنم، می‌توانم حکومت بکنم، تحول فرهنگی‌ای که گرامشی از آن حرف می‌زند، در انواع فرهنگ‌های مسلط (فرهنگ خدایگان-بندگی یا شبان-رمه) وقتی تحول فرهنگی صورت نگرفته باشد، امری حرام (تابو) است. [در روند فعلی و این نشانه (فقط نشانه) قابل تاملی است، وقتی کارگری به ایران اینترنشنال (یکی از اصحاب و نمایندگان «تعویض رژیم» آمریکائی در ایران) می‌نویسد: «رهبرتراشی نکنید.» (احد شواغیل، هفت تپه، انتشار: کانال مستقل هفت تپه تماس با کانال: kargare7tapeh@) این گفته به این معناست، که او در مورد سئوالات: می‌خواهم حکومت بکنم؟ می‌توانم حکومت بکنم؟ و رهبری فکر کرده است! آیا این امر پایان صغارت در ایران معنا می‌دهد؟ خواندن پیام احمد شواغیل صرفنظر از زیان هنوز ایدئولوژیک آن در

این راستا بسیار آموزنده است. آینده نشان می‌دهد]

از آنچه که رفت می‌توان نتیجه گرفت: کسب هژمونی روحانیت در انقلاب ۵۷ محل تلاقی چند فاکتور بود: ۱) عدم روامداری رژیم شاه بواسطه‌ی کودتا و طرح شعار استقلال توسط روحانیت ۲) تعیین مسجد به عنوان مکان تجمع، ۳) تعیین مراسم چله به عنوان زمان اعتراض یا پیوند میدان قدرت سیاسی با میدان قدرت ایدئولوژیک بر مبنای فرهنگ شیعی و ۴) انتقال رهبری به یک فرد، ۵) عدم امکان تبدیل طبقه‌ی کارگر (و فرودستان) به سوژه‌ی انقلاب به این اعتبار عدم تشکیل میدانی که در آن خواست‌های آزادی و عدالت توسط فرودستان به خواست استقلال و عدم روامداری رژیم شاه پیوند بخورند.

تشکیل میدان اخیر فقط در سایه‌ی آگاهی فرودستان و سازمانیابی مستقل مبتنی بر آن میسر بود. همینجا باید در حاشیه ذکر گردد: یکی از دلایل عدم پیوند مسئله‌ی ملی یا خواست حق تعیین سرنوشت و عدم روامندی رژیم تسلط مارکسیسم روسی بر بخش سازمانیافته نیروهای رادیکال بوده است. در این دریافت جهان‌وطن‌گرایی جایگزین انترناسیونالیسم شده است و مانع شکلگیری مارکسیسم خاص («ملی» به معنای گرامشیان‌ی آن) در روابط و مناسبات سلطه با توجه به ویژگی‌های هر حلقه می‌شود. [امروز نیز برجسب ناسیونالیست به هر کسی زده می‌شود که ویژگی‌های محلی در ایران را نقطه‌ی عزیمت قرار بدهد. کارکرد روشن این برجسب در انشعاب بزرگ در حزب کمونیست دیده شده است.]

در وجه سیاسی نیروهای راست و به اصطلاح ملی با خواست ماندن در چارچوب قانون اساسی () در واقع امکان هژمونی را از خود سلب کردند. در وجه عملی آنان با تن دادن به مسجد به عنوان مکان اعتراض و به چله به عنوان زمان اعتراض عملاً سازمان‌دهی و رهبری اعتراض را به روحانیت و نیروهای عوام‌فریب مذهبی واگذار کردند. تا آنجا که من دیده‌ام سندی دال بر مقاومت از جانب کسی در مقابل تعیین زمان و مکان اعتراضات عمومی به مسجد و چله وجود ندارد. مقاومتی صورت نگرفت چرا که منجمله «بحث» یا خطکشی که مبین استقلال نیروهای اجتماعی در وجه نظری است، عوام‌فریبانه به بعد از «مرگ» شاه انتقال داده شد و این امر محل اجماع قرار گرفت [سهم نیروهای فرمیست در آن دوره با سهم جریان‌ات راست امروزی در ممانعت از عمومی شدن خواست آزادی/عدالت قابل مقایسه است]. در اجماع «بحث بعد از مرگ شاه» فقط یک خواست دیده می‌شود: .

[مثل امروز «مرگ بر دیکتاتوری» بدون روشن کردن بدیل، آنچه به شدت باید از آن در این روند و در انقلاب آتی اجتناب کرد.]
اعتراضات در سال ۵۷ رنگی عمومی و رنگ غیر طبقاتی داشتند که دال بر عدم وجود مقاومت در مقابل پوپولیسم دینی و عوامفریبانه است.
[امروز نیز سعی می‌شود عدم مقاومت در مقابل پوپولیسم به شکل دیگری سازمان داده شود. تظاهرات برلین نمونه‌ی آن است].

در ۵۷ مبارزات عمومی به چشم‌انداز اعتراضات به قسمی شکل دادند که حتی غرب نیز در مراحل نهائی خواست معترضین یعنی کنار گذاشتن شاه را پذیرفت (کنفرانس گوادلوپ) و از طریق هایزر مقدمه‌ی انتقال قدرت از یک مرکز تکاثف قدرت به مرکز تکاثف قدرت دیگر (ارتجاع بدیل: روحانیت) را فراهم آورد یا به آن شتاب داد. طبعا سیاست آمریکا (یا به طور کلی غرب) مبتنی بر محاسبات استراتژیک در چارچوب تضاد بین دو بلوک و خصومت خمینی با بلوک شرق و گرفتن قولها و تضمین‌های لازم از او (در رابطه با تامین نفت توسط خمینی) بود.

صرفنظر از نیروهای مثل ملیون راستگرا، دریافت فراطبقاتی از اعتراض (در مارکسیسم روسی بویژه شکل نئواستالینیستی آن) متبلور در شعارهای «نه به دیکتاتوری» و «جبهه‌ی ضد دیکتاتوری»، «نبرد با دیکتاتوری شاه» نیز پایه‌ی دیگر عدم مقاومت در مقابل واگذاری هژمونی را تشکیل می‌دادند. این دریافت به مقوله‌ی سوژه‌ی طبقاتی رهبری کننده و نقش آن کاملا بی‌اعتنا است. بعدها با تاخیر □□□□□□□□□□ تحت عنوان خط مستقل طبقه‌ی کارگر تازه در مقیاس نسبتا وسیع موضع طبقاتی به بحث گذاشته شد. این بحثها صرفنظر از صحت و سقم آنان و عقبماندگی‌شان می‌توانستند مبنای مقاومت در مقابل ارتجاع و جلوگیری از انحراف انقلاب، یا مقاومت در مقابل جابجائی دو ارتجاع غالب و مغلوب در روند انقلاب ۵۷ بشوند. در غیاب فرودستان سازمان‌یافته با خواستهای اجتماعی ویژه‌ی خود انقلاب محدود به تغییر در شکل حکومت شد و مهمترین دستاورد با «دوام» این نسل به «شاه کشی» محدود گشت. این شاه‌کشی امری کوچک در تاریخ ما نیست و حتی از شاه‌کشی کرامول در انگلیس پایان قرن ۱۷ فراتر می‌رود چرا که در یک کشور پیرامونی صورت گرفته است. این دو حداقل در سطح تجلی با یکدیگر دو تفاوت دارند. کرامول در ایران نه یک فرد، بلکه یک نسل بود. کرامول به قدرت رسید ولی بخش غیر دینی نسل شاه کش در ایران با عدم سازماندهی خود حول خواستهای آزادی و عدالت که مبین اراده‌ی جمعی معطوف به قدرت

آنان می‌توانست باشد، از روابط قدرت در سطح ملی/دولتی محروم ماند.

در پی توافق ضمنی روحانیت با آمریکا و انتقال قدرت، تفسیر فقه‌ای اسلام، اسلام صفوی، بدل به ایدئولوژی مسلط در جامعه و پایه‌ی روامداری رژیم جدید شد و امکان بازتولید اجتماعی ساخت اقتصادی و روابط سلطه‌ی متناسب تحت هژمونی نیروی جدید فراهم آمد. با این تغییر سیاسی/فرهنگی ایران علیرغم شعار استقلال همچنان یک کشور پیرامونی باقی ماند. این امر را با توجه به سه شاخص: نقش ایران در تقسیم بین‌المللی کار، فضاها، ارزی، فضاها، دستمزدی، می‌توان نشان داد.

به دو سؤال چرا در روند انقلاب تن به هژمونی یک جریان ارتجاعی داده شد؟ از یک سو، و از سوی دیگر چرا رژیم اسلامی در سرکوب موفق بود؟ باید پاسخ داد. در این موارد از پیش می‌توان گفت: پاسخ به دو سؤال اخیر منوط به تصحیح بنیادهای تئوریک دارد. علل شکست نیروهای رادیکال «چپ» در سطح تئوریک را باید در انواع مارکسیسم روسی و بویژه باید در (۱) عدم توان تحلیل دولت و شکل دولت و نتایج آن برای مبارزات، (۲) تکصدائی در آنان و (۳) عدم وجود مفهوم اجماع در این نوع مارکسیسم، (۴) جایگزینی تشکل به جای توده‌ها یا طبقات، جستجو کرد.

تناقض انقلاب ۵۷ ایران را در نتیجه آن می‌توان دید: نفی قهرمانانه‌ی سلطنت، پایان استبداد را به همراه نداشت، چرا فقط یکی از اشکال استبداد نفی شد و نه استبداد به طور کلی! باید استبداد در اشکال مختلف آنان نفی شود و خواهان تضمین آزادی بود که بدون برابری (عدالت) یا توزیع عادلانه‌ی منابع قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی (دموکراسی کار) همانطور که ما (نسل دیروز) با اعدام، زندان، شکنجه و تبعید تجربه کردیم، تضمین نمی‌شود.

در هیچ انقلابی فقط سرنگونی رژیم حاکم مسئله نیست، بلکه بدیل آن نیز به همان اندازه اهمیت دارد چرا که شکل بازتولید اجتماعی و بویژه ساخت اقتصادی تحت هژمونی نیروی جدید، بدیل، حداقل برای یک دوره تعیین می‌شود. مبارزه بر سر هژمونی در هر سطحی، چه در سطح جهان، یک جامعه، حتی در سطح یک ساخت خرد، در واقع مبارزه بر سر جهت انکشاف آتی در آن سطح است. جهت انکشاف آتی ایران نیز در مبارزه بر سر هژمونی تعیین می‌شود.

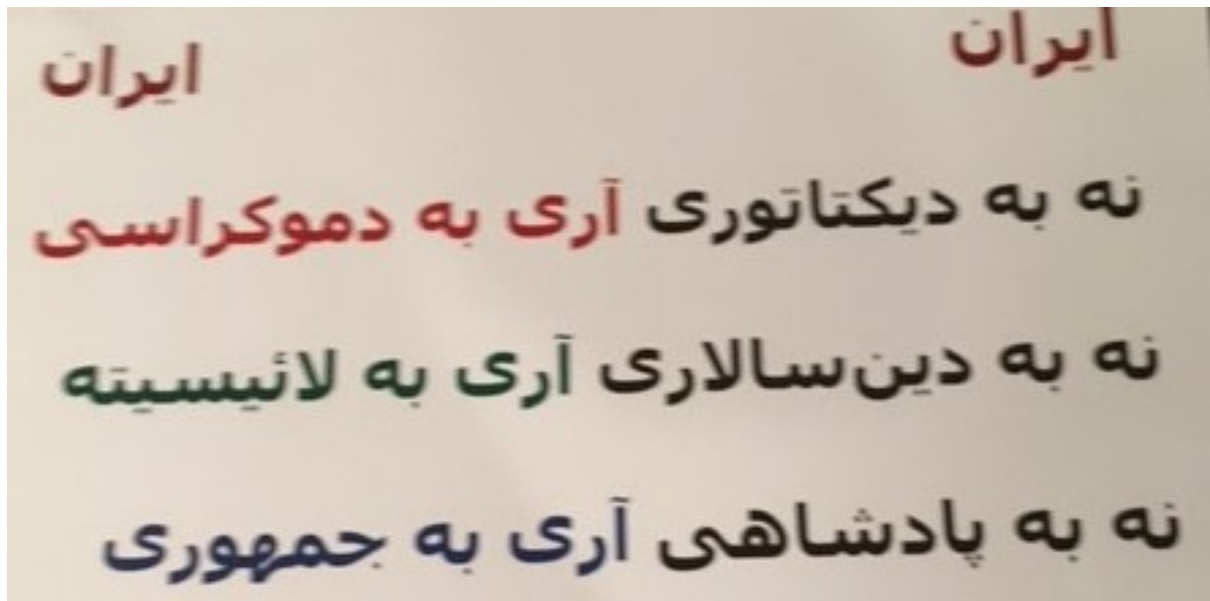
مورد نقد ندادن عدم مقاومت در مقابل ارتجاع و عدم نقد تن دادن به هژمونی روحانیت در انقلاب ۵۷ راه را امروز برای پذیرش/تن دادن فرودستان به یک ارتجاع دیگر باز می‌گذارد. در آتیه نیز، اگر تناسب قوای فعلی به شکلی تغییر نکند که مانع هژمونی یک ارتجاع دیگر بشود، باز ارتجاع به شکل دیگری (احتمالا غربی و سازگار با استراتژی «تعویض رژیم») بر ایران حاکم خواهد شد. نقد سلطه در اشکال متفاوت آن و آگاهی طبقاتی و اجماع ناشی از آن شرط است. این شرط در سازماندهی و وحدت حول خواستهای آزادی و عدالت تجسم می‌یابد. همواره ارتجاع برای موج‌سواری در کمین است. باید برای حکومت آزاد و عادلانه مبارزه کرد. کسی آن را به ما فرودستان هدیه نخواهد کرد. باید ما همه بدون قید و شرط خواهان حکومت باشیم.

تذکر: در نوشته هژمونی به معنای گرامشیان‌هی آن مبنای بحث بوده است! این مقاله مدت‌ها پیش نوشته شده است. هدف آن در شکل اولیه نشان دادن نحوه کسب هژمونی در انقلاب ۵۷ بود. به آن فقط عناصری که مربوط به امروزند، افزوده شده‌اند.

در زیر به چند مقاله از میان انبوه مقالات مقاله‌های تحلیلی/تبلیغاتی، چلبی‌سازها، رفرمیست‌ها منحنی خارج نشین و پوپولیست‌های امروز، اشاره می‌شود که نمونه‌وارند. به منطق ضمنی مقالات (همه باهم) در بررسی واقعی برلین و بویژه به فراموشی بدیل توجه شود:

- در نقد برخورد راست به حامد اسماعیلیون، تقوائی
- یک ارزیابی به بهانه تظاهرات برلین - سهراب مبشری
- چه باید کرد؟ «از برلین تا تهران» شاپور شهبازی
- به مقالات اعضاء و هواداران راه کارگر، جمهوری خواهان منحنی، لیبرال‌ها در این راستا توجه شود، منجمله به: فراخوان به شرکت در گردهمایی برلین، انجمن دوستداران اندیشه.

شورش مردمی در ایران و طرح ایجابی



شیدان و ثیق

جنبش اجتماعی در ایران، در اعتراض به قتل انزجار برانگیز مهسا - زینا امینی توسط گشت ارشاد جمهوری اسلامی، باری دیگر، اما به گونه‌ای جدی، موجودیت این رژیم را، پس از چهار دهه دیکتاتوری و دین‌سالاری، سخت به زیر سؤال برده است. مسأله‌ی چگونگی سرنگونی نظام و بدیل‌های جانشینی، امروزه به چالش اصلی



گروه‌ها و کنشگران سیاسی، اجتماعی و مدنی تبدیل شده است. در زیر، من سعی می‌کنم، به سهم خود و در 7 نکته اصلی، ملاحظاتی را درباره‌ی اوضاع کنونی ایران و طرح ایجابی در میان گذارم.

1- جنبش مردمی کنونی، حرکتی سیاسی، اجتماعی و مدنی با ویژگی‌ها و تفاوت‌هایی نسبت به حرکت‌های اعتراضی سال‌های پیش در ایران است. مبارزات کنونی با اعتراض زنان به حجاب اجباری، با برداشتن و آتش زدن روسری‌ها و به‌طور کلی با شورش بخش‌های گسترده‌ای از آنان و به‌طور کلی از جوانان برای آزادی و رهایی از قید و بندهای دینی- اسلامی، که سرشار از تبعیض‌های اجتماعی، جنسیتی، ملیتی...

هستند، آغاز می‌شود. این اعتراضات خیابانی و مسالمت‌آمیز، بنا بر روال طبیعی هر جنبشی در شرایط دیکتاتوری، به سرعت سیاسی می‌شود، گسترده، همگانی و سراسری می‌گردد، قشرها و گروه‌های مختلف اجتماعی، و به‌ویژه این‌بار از میان مردمان فرودست را در بر می‌گیرد و سرانجام شعار سرنگونی نظام را سر می‌دهد. یکی از ویژگی‌های اصلی و متمایز این جنبش، نقش بسیار برجسته جوانان و نوجوانان در آن است، که از اقشار و طبقات و ملیت‌های مختلف و از محلات مختلف در شهرها و شهرستان‌های بزرگ و کوچک ایران برخاسته‌اند.

2- جنبش کنونی، مانند اعتراضات اجتماعی سال‌های پیش در ایران، و همانند بسیاری از جنبش‌های بزرگ میدانی در یک دهه اخیر در سرتاسر جهان - برای آزادی، دموکراسی، برابری و علیه دیکتاتوری، ستم و تبعیض... - به گونه‌ای خودجوش و خودانگیخته، بدون تشکل و سازماندهی از پیش تعیین شده و بدون رهبر و رهبری از بالا از سوی قدرتی، حزبی، فرقه‌ای، پیش‌قراولی، پیش‌تازی و یا لیدر فرهمندی - که این ویژگی، خود، یکی از جنبه‌های مثبت و ارزنده جنبش‌های رهایی‌خواهانه امروزی است - انجام می‌پذیرد. اما مسأله و معضل اصلی جنبش‌های اجتماعی کنونی در جهان و در ایران امروز، همانا چگونگی خودتشکل‌دهی، خودگردانی، خودمدیریتی و خودمختاری جنبشی، جمعی و انجمنی از راه ایجاد مجامع عمومی و خودسازماندهی است. امری که با سرکوب پلیسی - امنیتی سیستم‌های دیکتاتوری سخت بفرنج و مشکل می‌شود، اما غیر ممکن نبوده و تنها راه‌کار اساسی است.

3- در این هنگامه، پرسش اصلی این است: آیا جنبش کنونی از فاز تظاهرات خیابانی، اعتراضات دانشجویی و برخی اعتصابات کارگری فراتر خواهد رفت و به اعتصاب عمومی زحمتکشان، کارکنان، کارمندان، معلمان، بازاریان و کسبه... تبدیل خواهد شد، که بتواند دستگاه سیاسی- اقتصادی رژیم را بر هم ریزد، و یا در زیر سرکوب پلیسی- امنیتی رژیم، این بار نیز جنبش مردمی فرو خواهد نشست؟ در این لحظه، پاسخی از پیش نمی‌توان به چنین پرسشی داد، زیرا که ما با رویدادی خودجوش روبه‌رو هستیم و عوامل بسیاری همچنان نامعلوم می‌باشند. با این حال، یک چیز را از هم اکنون می‌توان به جرات بیان کرد: حتا با پایان سرکوب‌گرانه جنبش کنونی، اوضاع سیاسی و اجتماعی در ایران به شرایط قبل از مرگ مهسا - ژینا باز نخواهد گشت. جنبش آزادی‌خواهانه کنونی توده‌های متنوع و کثیری را

در بر می‌گیرد و مرحله‌ی نوینی از رشد آگاهی و پیکار برای کسب آزادی در ایران را گشوده است. جنبش کنونی، اگر به نتیجه نرسد، شورش‌های بعدی در فاصله‌ای کوتاه را نوید می‌دهد.

اما تداوم حضور مردم در صحنه و اعتراضات ممتد آنها می‌تواند نقشی تعیین کننده در پایان دادن به عمر رژیم ایفا کند. هر چه جنبش کنونی بیشتر ادامه و گسترش پیدا نماید و در برابر رژیم مقاومت و پایداری کند، انسجام دستگاه دولتی، پلیسی، نظامی و ایدئولوژیکی رژیم بیش از پیش متزلزل خواهد شد. در نهایت با پیدایش شکافها در درون سیستم و عدم امکان و توانایی قدرت حاکمه در سرکوب و ادامه حاکمیت و سلطه‌اش، شرایط شکل‌گیری یک آلترناتیو سیاسی دموکراتیک توسط خود جنبش در ایران و در پی آن فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی بیشتر فراهم خواهند گشت.

4- اهمیت فوق‌العاده مهم پایداری جنبش کنونی باز هم در این است که در جریان چنین تداومی، شرایط و امکان پیدایش یک «نقطه اتکا» جنبشی و مقاوم در جامعه می‌تواند فراهم شود تا با تکیه به آن و به دور آن، قدرتی مردمی، متشکل و منسجم بتواند شکل گیرد، خود را نمایان سازد و به رژیم تحمیل شود. به گونه‌ای که سیستم دیگر توانایی سرکوب و نابودی جنبش را نداشته باشد. چنین نقطه اتکایی می‌تواند شرایط پیدایش «قدرت دوگانه» در ایران یعنی عروج آلترناتیوی جنبشی و دموکراتیک را فراهم آورد. به طور نمونه، این نقطه اتکا می‌تواند اعتصابی بزرگ در بخشی تعیین کننده از اقتصاد و حیات رژیم باشد که بتواند شرایط برآمدن قدرتی دوم، منسجم و پایدار در برابر قدرت حاکمه را فراهم سازد. در این رابطه، نمونه و تجربه تاریخی جنبش اعتصابی کارگران کارخانه کشتی سازی گدانسک و شکل‌گیری «سولیدارنوسک» (solidarnosc) در لهستان زیر سلطه دیکتاتوری توتالیتار در سال 1980، می‌تواند قابل تأمل برای ما باشد. البته با این ملاحظه که شرایط ایران امروز با لهستان آن سالها تفاوت‌هایی فراوان دارند و این که نمونه‌های تاریخی قیامها و انقلابها هیچ گاه تکرار نمی‌شوند. در ایران، اعتصابات عمومی در صنایع اصلی و حیاتی و یا اعتصاب عمومی و فراگیر فرهنگیان و دانشجویان و غیره... آیا نمی‌توانند نقطه اتکایی متشکل‌کننده، امتزاج ساز و متحد کننده حرکت‌های مختلف مردمی برای آزادی و دموکراسی شوند، تا به گرد این گرانیگاه ثابت، پایدار و مقاوم، نیروی آلترناتیوی در مقابل قدرت حاکمه در جهت فروپاشی آن شکل گیرد؟

5- امروزه، جنبش اعتراضی در ایران با رژیم سر و کار دارد که یک قدرت بزرگ نظامی در خاورمیانه و در آستانه دستیافتن به سلاح اتمی است. رژیم که نقش «خرده امپریالیسم» اسلامی در منطقه را ایفا می‌کند. جمهوری اسلامی امروز مورد حمایت تام و تمام دو قدرت هژمونی‌طلب و امپریالیستی روسیه و چین می‌باشد. هم‌پیمان چین و به‌ویژه روسیه پوتین در جنگ تجاوزگرانه‌اش به اوکراین شده است. منافع گروه‌های اسلامگرا و تروریستی در خاورمیانه - از طالبان افغانستان تا حزب‌الله لبنان با گذر از یمن، عراق، سوریه و گروه‌های اسلامگرا در فلسطین... همه در این جهت عمل می‌کنند که رژیم جمهوری اسلامی چون یک قدرت بزرگ منطقه‌ای و مدافع بنیادگرایی اسلامی حفظ شود. این‌ها همه شرایط و امکان یک سرنگونی آسان و سریع رژیم را دشوار می‌سازند. از سوی دیگر، قدرتهای دموکراتیک خارجی نقش نمی‌توانند و نباید به غیر از اعلام همبستگی با مبارزات داخل کشور و محکوم کردن سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم ایفا کنند. جنبش داخل کشور متکی به خود بوده و به راستی باید مستقل از نیروها و قدرتهای خارجی عمل کند. تنها وظیفه امروز جامعه مدنی و نیروهای دموکراتیک در جهان در قبال اوضاع امروز ایران، پشتیبانی قاطع آن‌ها از شورش آزادی‌خواهانه مردم ایران است.

6- گروه‌ها و سازمان‌های اپوزیسیون ایران در خارج از کشور، از هر دسته و گرایشی - که با اختلافها و تضادهایشان کم نیز نیستند - چون در مجموع سال‌ها از میدان اجتماعی، مبارزاتی و عملی در داخل کشور به دور می‌باشند، چون پایه اجتماعی چندانی در داخل کشور ندارند، چون به طور کلی دریافتی اقتدارگرانه از سیاست و کار سیاسی دارند، چون دولت‌گرا، قدرت‌طلب و بیش از همه به مسأله رهبری، رهبریت و تسخیر دولت و قدرت می‌اندیشند... در پیدایش، شکل‌گیری و رشد جنبش‌های رهایی‌خواهانه و خودجوش امروزی در ایران، نقش قابل توجهی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. اینان در خارج از کشور تنها می‌توانند و باید امر پشتیبانی بین‌المللی از جنبش داخل را فراهم آورند و گسترش دهند. هم‌چنان که امروزه ما شاهد یک همبستگی بی‌سابقه جهانی در کشورهای دموکراتیک با مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران هستیم. همکاری، هم‌گرایی و اتحاد میان سازمان‌های ایرانی نزدیک به هم در خارج از کشور، از سوی جریان‌های جمهوری‌خواه دموکرات و لائیک، تنها در راستای امر پشتیبانی و سازمان‌دهی همبستگی با جنبش داخل کشور می‌تواند معنا داشته باشد.

7- طرح ایجابی. شورش کنونی در ایران، شعار «زن زندگی آزادی» را به پرچم نمادین خود تبدیل کرده است. این شعار مرکزی، ماهیت و هویت مبارزه کنونی علیه نظام جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد: پیکار با زن‌ستیزی و دشمنی این رژیم تئوکراتیک با زندگی در آزادی و آزادگی. این شعار در عین حال شعاری فمینیستی در اوضاع و احوال جهانی است که امروزه با نابرابری جنسیتی، اشکال مختلف خشونت‌ها و تبعیض‌ها علیه زنان، اقلیت‌ها... رو به رو می‌باشد. این شعار در عین حال شعاری انترناسیونالیستی است چون مسأله آزادی در دنیای امروزی را طرح می‌کند. دنیایی که در آن، از هر سو، آزادی‌های اساسی، دموکراسی، جمهوریت، حقوق بشر، حقوق ملیتها و اقلیت‌ها، برابری و غیره بیش از پیش مورد حمله نیروهای استبدادگرا، خودکامه، نژادپرست، توتالیتار و پوپولیست راست یا چپ قرار می‌گیرند. از این رو می‌توان به راستی درک کرد که چگونه شعار مرکزی خیزش کنونی در ایران مورد پذیرش و استقبال فراوان نیروهای فمینیست، دموکرات، آزادی‌خواه و ترقی‌خواه جهان قرار گرفته است.

با این حال، کنشگران رهایی‌خواه ایران موظفاند، همراه با شعار «زن زندگی آزادی» و در تکمیل ضروری و اثباتی آن، با این که این فرمول در عین حال جنبه ایجابی نیز دارد، شعارهای سیاس - اجتماعی ایجابی خود را در اوضاع کنونی مطرح کنند. می‌دانیم که جنبش‌های آزادی‌خواهانه در کشور ما، همواره در صد سال گذشته، با همان سرنوشتی روبه‌رو شده‌اند که جنبش‌های میدانی امروزی در جهان مواجه می‌شوند. انقلاب ترقی‌خواهانه مشروطیت به استبداد سیاه پهلوی پدر، جنبش ملی کردن صنعت نفت به کودتای سیاه پهلوی پسر و انقلاب ضدپادشاهی بهمن 1357 به دین‌سالاری اسلامی و ولایت فقیه انجامیدند. کنشگران رهایی‌خواه ایران امروزه باید بر این حقیقت تاریخی درنگ کنند که در سیاست، در مبارزات اجتماعی، تنها با نفی‌گرائی مطلق کاری از پیش نمرود و نخواهد رفت. از این جاست که ضرورت اعلام موضع و خواستی ایجابی و اثبات‌گرا مطرح می‌شود. مبارزه در چهارچوب شعارهایی صرفاً نفی‌گرا از نوع «مرگ بر دیکتاتوری»، «نه به رهبر و شاه» و از این دست، گرچه ضروری‌اند، اما باید همراه و همزاد شوند با بیان اثباتیِ طرحی جایگزین، آشکار و ایجابی چون بدیلی واقعی در برابر جمهوری اسلامی و آلترناتیوهای ارتجاعی و اقتدارگرای مشابه آن. مبارزه اجتماعی اگر همراه با طرح راه‌حلهایی ایجابی، ضدسلطه و مشخص نشود، تغییری در اوضاع به وجود نمی‌آورد.

امروزه، سه شعار دموکراتیکِ ایجابی ما چنین‌اند: نه به دیکتاتوری، آری به دموکراسی - نه به دین‌سالاری، آری به لائیسیتِه - نه به پادشاهی، آری به جمهوری.

دموکراسی یعنی توانایی مردمان در اداره‌ی امور خود، از تصمیم تا اجرا، با حفظ تکبودی‌ها و ویژگی‌ها، اختلاف‌ها و تضادهای‌شان و این همه در هم‌زیستی با هم. دموکراسی بدین معنا، اما ممکن نیست مگر از راه استقرار آزادی‌های گوناگون چون آزادی بیان، اندیشه، عقیده، تشکل و تجمع. به‌ویژه آزادی ابراز مخالفت، اعتراض و اعتصاب؛ آزادی مطبوعات و رسانه‌های مستقل. دموکراسی، سرانجام، یعنی پلورالیسم و پایبندی به حقوق بشر. بدین‌سان، دموکراسی در معنا و مفهوم مورد نظر ما، یک دموکراسی مستقیم، رادیکال و مشارکتی است. و این همانا امر خودسازماندهی، خودگردانی و خودمدیریت اجتماعی است که با هر گونه سلطه‌ی پادشاهی، حزبی، طبقاتی، نمایندگی و توتالیتَر در تضاد قرار می‌گیرد. از جمله در تقابل کامل است با آن چه که تئوکراسی یا دین‌سالاری می‌نامیم. از این رو است که لائیسیتِه را به منزله‌ی اصل دیگر طرح اجتماعی-سیاسی خود قرار می‌دهیم. در وضعیت ویژه‌ی ایرانِ امروز، این اصل، که هم نظری و هم عملی است، دارای اهمیت و نقشی بسیار اساسی در ایجاد تغییرات بنیادی در کشوری چون ایران، پس از بیش از چهار دهه سلطه‌ی مذهب و دین‌سالاری، است.

لائیسیتِه یا جدایی دولت و دین را ما در 5 اصل تعریف و تبیین می‌کنیم: 1- برابری همه‌ی شهروندان، مستقل از اعتقادات دینی، غیر دینی یا ضد‌دینیِ آن‌ها. 2- جدایی دولت و دین، بدین معنا که دولت (شامل سه قوای قانون‌گذاری، قضائی و اجرائی) دین یا مذهبی را به رسمیت نمی‌شناسد. دین رسمی وجود ندارد. در قانون اساسی، به دین، شریعت و کیش اشاره و ارجاع نمی‌شود. احکام دینی و شریعت اسلام مشروعیت و مرجعیت برای دولت (مجلس، قوه‌ی قضایی و اجرایی) ندارند. دولت به نهادهای دینی پارانه نمی‌دهد. 3- دولت در امور دینی دخالت نمی‌کند. نهادهای دینی و اعضای آن‌ها مستقل از دولت می‌باشند. 4- در لائیسیتِه، آزادی وجدان و عقیده تضمین می‌شود. دین و مذهب اموری خصوصی هستند. هر کس در ابراز عقاید دینی و اجرای فرایض دینی، به صورت فردی یا جمعی، آزاد است. این آزادی‌های دینی از سوی دولت تضمین می‌شود. تبعیض دینی وجود ندارد. هر کس آزاد است که باورمند به دین یا مذهبی باشد و یا نباشد، یعنی طرفدار دین، بی‌دین یا ضد دین باشد. 5- لائیسیتِه در بخش عمومی،

چون در آموزش و پرورش (ملی/دولتی)، اجرا می‌شود. تبلیغ و ترویج دین در مدارس و نهادهای دولتی ممنوع است.

جمهوری یا «چیز عموم»، امر عمومی یا همگانی، در مقابل پادشاهی و سلطنت قرار می‌گیرد. جمهوریت یعنی این که سیاست، دولت، حکومت و به طور کلی اداره‌ی امور جامعه و کشور، اموری هستند که از آن همه می‌باشند. در جمهوری، کشورداری امری است که به همه تعلق دارد. در توانایی، تصاحب و کنترل عموم است و نه در انحصار فردی، دسته‌ای، حزبی، طبقه‌ای و یا نمایندگانی حتا منتخب. جمهوریت یعنی در عین حال استقلال سه قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی. جمهوری مورد نظر ما، سرانجام، برخلاف بسیاری از جمهوری‌های امروزی، تمرکزگرا نیست و این به معنای عدم سلطه‌ی یک مرکز یا دولت مرکزی بر مناطق، یک بخش یا استان بر بخش‌ها و استان‌های دیگر، یک ملیت بر ملیت‌های دیگر است.

جمهوری اسلامی ایران، در ریر ضربه‌های سهمگین شورش اعتراضی مردم، امروزه در وضعیتی قرار گرفته که «سرنگونی رژیم» تنها یک شعار و آرزو نیست، بلکه می‌رود که به واقعیت تبدیل شود. زوال این سیستم را هم اکنون از هر روی، در گستره‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیکی و غیره می‌توان آشکارا مشاهده کرد. در چنین شرایطی، الیگارشی دینی-امنیتی حاکم از کمترین تکیه‌گاه اجتماعی در جامعه برخوردار است. اکثریت بزرگ مردم، در بیشماری و چندگانگی‌شان، به‌ویژه در میان زنان و جوانان، با تظاهرات، اعتصاب‌ها و اعتراضات خیابانی‌شان، به آشکارا و بدون ترس اعلام می‌کنند که خواهان برافتادن رژیم کنونی‌اند. رژیمی که به هر ترتیب، با تشدید هر چه عمومی ترور و سرکوب، می‌خواهد حاکمیت و سلطه‌اش را با توسل به جنایت و کشتار ادامه دهد.

جنبش کنونی مردم ایران، تنها با اتکا به نیروی خود، با ادامه و گسترش نیروهای خود، با ایجاد یک نقطه اتکا که بر حول آن شریان‌های مختلف مبارزاتی بتوانند جمع و هم‌سو شوند، با تشکیل‌پذیری خود توسط خود و به دست در خودمختاری، خودگردانی و خودسازماندهی... قادر خواهد شد با ایجاد قدرتی پایدار و مقاوم در برابر قدرت حاکمه، شرایط فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی را فراهم آورد. تنها وظیفه جریان‌های جمهوری‌خواه و دموکرات خارج از کشور ایجاد یک همبستگی بین‌المللی پایدار و گسترده با خیزش کنونی

مردم ایران برای آزادی و دموکراسی است.

پس در این اوضاع و احوالِ سرنوشت‌ساز در کشور ما، پرسش اصلی یعنی پرسش شکل زندگی مورد نظر و خواستِ ما در فردای پساجمهوری اسلامی، به گونه‌ای مبرم و شتابنده مطرح می‌شود. امروزه، جریان‌های گوناگونِ مخالف رژیم باید دیدگاه‌های خود را در این زمینه بیان و اعلام نمایند. به نوبه‌ی خود، ما نیز در این جستار تلاش کردیم، درباره‌ی طرح جمهوری - دموکراسی - لائیسیتِه (جدایی دولت و دین) برای ایران، نکاتی را در خطوط کلی به گونه‌ی ایجابی و اثباتی مطرح کنیم. به بیانی دیگر، آن چه که یک جمهوری لائیک و دموکراتیک می‌نامیم و برای تحقق آن مبارزه و تلاش می‌کنیم.

شیدان وثیق

پاریس

25 اکتبر 2022 - 3 آبان 1401

شیدان وثیق

اکتبر 2022 - آبان 1401

cvassigh@wanadoo.fr

چرخه‌ی خیزش / سرکوب



حتمیت تغییر انقلابی را بطنه جنسیت به سبک ایرانی مهران زنگنه

مقدمه: یک بار دیگر موج اعتراضات در سراسر ایران نشان می‌دهد که در حکومت‌های استبدادی نارضایتی مردم در اثر یک جرقه (یک اتفاق) شکل اعتراضی علنی و گسترده به خود می‌گیرند. چرخه‌ای تکراری شروع می‌شود: اعتراض/سرکوب ... اعتراض! مسئله اما خروج از چرخه و تبدیل شدن آن به اعتراض/سرکوب/اعتراض-سرنگونی است. باید پرسید چرا این اعتراضات تاکنون به ثمر نرسیده‌اند و رژیم اسلامی استبدادی تا کنون سرنگون نشده است؟ آیا این بار رژیم سرنگون می‌شود؟

معمولا در تحلیل‌ها شتابزده (که بیشتر تبلیغاتند) با برآمد یک موج اعتراضاتی مسئله‌ی سرنگونی «تمام شده» ارزیابی می‌شود؛ چنین وانمود می‌شود که گویا دیگر مانعی «جدی» در مقابل سرنگونی وجود ندارد. برای مثال در ۱۹۹۹ حکمت در گفتگو با خبرنگار اسرائیلی وضعیت را مشابه وضعیت در زمانی دیده است که شاه گفت «صدای شما را شنیدم.» (سخنرانی، آبان ۱۳۵۷ درست چند ماه قبل از سرنگونی رژیم نئوکولونیال!) از سال ۱۹۹۹ تا کنون حدود ۲۳ سال گذشته است. با این گفته حکمت به تقویم‌های موجود مثل تقویم رجوی و

غیره، یک تقویم و به لطیفه‌های ایرانی یک لطیفه افزود. وقتی کسی از سرنگونی و زمان آن حرف می‌زند، پرسیده می‌شود، با کدام تقویم: تقویم رجوی یا حکمت؟ چنین تقویم‌هایی مبین عدم فهم مبارزات اجتماعی-طبقاتی و منطق روند و جایگزینی تخیلات به جای واقعیت هستند. جا به جایی واقعیت و تخیل امر عمومی است و همه‌ی جریان‌ات از راست افراطی گرفته تا چپ افراطی را در برمی‌گیرد. در زیر اما با □□□□□□ کردن از توضیح بنیادها و تاملات نظری به طور ساده به سؤال پرداخته می‌شود، بدون اینکه تقویم جدیدی تولید شود.

علت چرخه و عدم سرنگونی: سرکوب را می‌توان «طبیعی» ارزیابی کرد و در جواب سؤال فوق باید گفت □□□□□ □□ □□□□ علت عدم سرنگونی را نباید در سرکوب جستجو نمود! رژیم‌های استبدادی همواره به اشکال مختلف و به درجات مختلف به شکل قهرآمیز سرکوب می‌کنند و علیرغم آن همچون رژیم نئوکولونیال پهلوی سرنگون شده و می‌شوند. نه قهر و سرکوب فی‌نفسه بلکه فقط میزان همبستگی لایه‌ی حاکم در کاربرد قهر، میزان و شکل قهر را باید مورد تجزیه تحلیل قرار داد و از آن نتایج لازم را برای تحلیل وضعیت و پاسخ به سؤال گرفت.

برای پاسخ به سؤال فوق باید دو نیروی شرکت کننده در روند را مورد توجه قرار داد: نیروی بالائرها (طبقه‌ی حاکم) و پایینرها، نیروهایی که سرنگون می‌کنند. سرنگونی محصول تقابل و تعامل دو نیروست.

جریان حاکم بر رژیم (نیروی عمدتاً موثر طبقه‌ی حاکم) در یک نکته وحدت دارد: سرکوب اعتراضات! علیرغم این وحدت، نباید عناصر فعلاً حاشیه‌ای (بگوتیم برخی اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژادی‌ها) را دست کم گرفت که امروز از میزان و نحوه‌ی سرکوب گله می‌کنند، حتی اگر با این استراتژی که سهم بیشتری در انتخابات(های) آتی و در اداره‌ی جامعه داشته باشند. در مجلس نیز حتی برخی از نمایندگان عوام‌فریب جریان حاکم نیز از جمع کردن گشت ارشاد حرف زده‌اند. باید در نظر داشت، که تمام جریان‌ات در مواضع بنیادی یکسانند. خاتمی و موسوی در «اولین» سرکوب‌های گسترده در تاریخ جمهوری اسلامی (قتل عام ۶۰-۶۱ و ۶۷) در راس دستگاه‌های اجرائی نیز حضور داشته‌اند. گشت ارشاد نیز بر اساس مصوبه‌ای بوده که در آخرین روزهای فعالیت دولت/کابینه‌ی خاتمی در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید و اوایل روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد اجرایی شد. این گله‌ها را فقط باید به عنوان نشانه‌ی وجود درگیری‌های پشت

پرده بر سر رابط‌های قدرت-سلطه دید که با تعمیق بحران می‌توانند منجر به از دست رفتن وحدت در بالا بشود. از آنچه در رسانه‌های مختلف رژیم ایران و در غرب منتشر می‌شود می‌توان نتیجه گرفت: بالائی‌ها (نیروهای موثر در رژیم) «بلافاصله» اقدام می‌کنند، کما فی‌السابق قادرند وضع را اداره بکنند و به حکومت‌شان ادامه بدهند. وحدت بین نیروی‌های موثر فعلی در بالا یک توهم یا واقعیت است؟ این امر در این «بلافاصله» یک امر واقعی است. مسئله اما امکان دوام وحدت است. این امکان تابعی از مبارزات و توده‌ای شدن آنان است. باید مبارزات اوج بیشتری بگیرند و ابعاد آنان تغییر بکنند، تا اگر شکافی بین بالائی‌ها وجود دارد، که وجود دارد، قابل رویت بشود. شکاف‌های فعلی موجود در رژیم (و در طبقه‌ی حاکم بویژه در نیروهای موثر) هنوز به هم نپیوسته و در یکدیگر ذوب و به بحران حکومتی تبدیل نشده‌اند، اما هر یک در اثر مبارزات مردمی می‌تواند مقدمه‌ی ذوب شکاف‌ها در یکدیگر و چنین بحرانی بشوند. این شکاف‌ها که در زیر به طور مختصر به دو مورد از آنان پرداخته خواهد شد، عبارتند از:

۱) اختلاف بر سر سیاست عمومی کار برد قهر و میزان کاربرد آن در حل مسائل اجتماعی (علیرغم تظاهر به وحدت به طور کلی و وجود عملی آن در این لحظه بین نیروهای موثر) ۲) اختلاف بر سر جانشینی خامنهای ۳) اختلاف بر سر جایگاه سپاه در سیستم و منجمله در تعیین رهبر/لیدر/خلیفه یا امام ۴) اختلاف بر سیاست بین‌المللی (در طبقه در سطح ملی و بین‌المللی) بویژه الف) در مورد برجام و عراق ب) جهت‌گیری استراتژیک به سمت روسیه/چین تحت عنوان نگرش به شرق یا بازگشت به دامن غرب و از همه مهمتر ۵) نحوه‌ی تنظیم و سازماندهی فساد و استثمار (در کل طبقه ملی/بین‌المللی) یا میزان و چگونگی لیبرالی کردن اقتصاد (که بویژه در روند خصوصی سازی و غارت اموال عمومی در این روند بازتاب می‌یابد).

در مورد گرایش به سرکوب در نیروی موثر: وضع بین بالائی‌ها (نیروهای موثر) را خود خامنهای ترسیم کرده است. روزنامه‌ی کیهان سخنگوی غیر رسمی خامنهای نگران شکاف در بین بالائی و در صفوف حکومتی است و با استناد به خامنهای و به زبان الکن ایدئولوژیک با اشاره به جنگ صفین در مورد شکاف موجود نوشته است. «سنن مردگان بر زندگان سنگینی می‌کند.» بازیگران از منظر نیروی‌های حاکم فعلی ماسک‌های مردگان را بر چهره زده‌اند. خامنهای که در بازی فعلی ماسک علی بن ابی طالب را بر چهره زده

است، مردم را همچون معاویه می‌داند که بیعت نمی‌کنند و مشتبهین در جنگ صفین که تمایلی به جنگ ندارند یا در شرایط فعلی میل به سرکوب مردم ندارند یا مخالف آن هستند. خامنه‌ای در گفتارش از مشتبهین می‌خواهد در سیاست سرکوب از خط حاکم پیروی کنند. در متن مورد نظر در پایان از خامنه‌ای می‌آید: «وقتی عنصر سیاسی آمریکایی این قضایا را به دیوار برلین تشبیه می‌کند باید بفهمید قضیه چیست و اگر نفهمیدید حالا بفهمید و صریحاً موضع‌گیری کنید.» (کیهان سه‌شنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۱) خامنه‌ای در واقع بی آنکه بخواهد در واقع به شکاف پشت پرده در کل طبقه و به طور خاص جریان‌ات حاکم اشاره می‌کند و بدین ترتیب آن را به رسمیت می‌شناسد. مشتبهین اولین نشانه‌ی لرزان بودن وحدت در بین بالائی‌های هستند.

اختلافات بین‌المللی: اختلاف ایران با آمریکا در برجام اگر چه عمدتاً بر سر وجود آمدن یک مکانیسم برای تضمین قرارداد (بویژه در تبلیغات رژیم) تجلی یافته است، از منظر رژیم در واقع بر سر دخالت‌های غرب در ایران برای «تعویض رژیم» است. نباید شکست جناح حاکم را در عدم امکان قبولاندن سیستم تضمین برجام به غرب بلکه در قبولاندن عدم دخالت غرب در ایران دید. فقط احمق‌ها گمان می‌کنند، می‌توانند از هژمون-امپریالیست‌ها تضمین بگیرند. آنها حتی به قول‌هایی که به گورباچف ساده‌لوح دادند، پابند نماندند. غرب به نظر می‌رسد با توجه به جنگ اوکراین و فشار بر قیمت انرژی در جهان موضع محکمی در مقابل ایران نداشته، در پرتو تغییر در «تموجات دوره‌ای» در سطح بین‌المللی پس از جنگ اوکراین گرایش به حل اختلافات با ایران منجمله در مورد عراق داشته است، حداقل برای دوره‌ای که جنگ اوکراین در جریان است. «ایران از آزادسازی بخشی از پول‌های مسدود شده در 'آینده نزدیک' خبر داد.» (بی.بی.سی.) و آزادی/مرخصی نمازی‌ها را می‌بایست به عنوان نشانه‌های آن تلقی کرد. آیا تضمین لفظی به رژیم حاکم داده شده است؟ کسی جز غربی‌ها و ایرانی‌ها در رده‌های بالا به سوال نمی‌توانند جواب قطعی بدهد. شواهد اما نشان می‌دهند که احتمال نتایج مثبت به نفع رژیم جمهوری اسلامی در مذاکرات موجود بود و امروز دوباره امکان از دست رفتن آنان وجود دارد. صرف‌نظر از مسائل داخلی در کشورهای غربی (منجمله انتخابات مجلس در آمریکا) کند شدن و وقفه در مذاکرات را می‌توان منجمله ناشی از اثرات بین‌المللی اعتراضات مردمی تلقی کرد. به ویژه موضع اتحادیه‌ی اروپا که خواهان حل مشکلات بوده و بازگشت به برجام بوده قدری تغییر کرده است. غربی‌ها مردد و منتظر نتیجه‌ی اعتراضات و گسترش

آنان هستند، چرا که «...» ... در حمایت از جریان‌های طرفدار غرب در ایران شکافی بین آمریکا و اروپا وجود ندارد، اما وضع بین‌المللی در گذشته منجر به اوج و حضيض در آن شده است. با قطعیت می‌توان گفت: اعتراضات به کاهش دامنه موفقیت رژیم و در عین حال به شکاف بین نیروهای حاکم منجر می‌شود. طرفداران غرب در رژیم دوباره جان می‌گیرند. از آن مهمتر، شکاف بین جریان «رادیکالی» که مذاکرات مستقیم با آمریکا را نمی‌پذیرد، خواهان مقاومت در مقابل تحریم و غیره است و جریان حاکم فعلی که تازگی لقب معتدل گرفته و «رنالیست» شده است، جدی است. این شکاف همان شکافی است که بر سر ابقاء/برچیده شدن گشت ارشاد بین بالائی‌ها در جریان است، این درست باز همان شکافی است که پیشتر بین موافقین و مخالفین شرکت زنان در مجامع ورزشی بوده است. قابل پیش‌بینی است که مسئله گشت ارشاد نیز مانند شرکت زنان در مجامع ورزشی به طور تدریجی حل بشود و گشت ارشاد، اگر اتفاق ویژه‌ای نیافتد یا این اعتراضات به سرنگونی منجر نشوند، برچیده یا حداقل نامرئی بشود.

نتایج حداقل اعتراضات و امکان تحقق حداکثر: در پی انقلابات و جنبش‌های شکست خورده در سطح جهان دیده شده است که همواره بخشی از خواست‌های انقلابیون برای جلوگیری از تکرار انقلاب توسط خود ضد انقلاب اجرا می‌شوند. (مثال‌های آن را در مارکس/انگلس ارائه کرده‌اند. دست‌آورد جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ در غرب در حوزه‌ی رابطی جنسیت، آزادی‌های مدنی و تعلیم و تربیت و غیره را می‌توان به مثال‌های نامبردگان افزود.) اگرچه جنبش انقلابی در ایران از خواست برچیده شدن گشت ارشاد فراتر رفته است، اما اگر حتی این جنبش به سرنگونی نیانجامد، و به این معنا در این دور شکست بخورد، نمی‌توان نتایج آن را ندیده گرفت. نتایج به قسمی هستند که می‌توان این جنبش را همانند جنبش ۱۹۶۸ در غرب به سبک ایرانی دانست و بدین اعتبار تغییر در رابطی قدرت-سلطه‌ی جنسیت حتمی تلقی کرد و از آن در تاریخ ایران به عنوان یک انقلاب کوچک در این حوزه نام برد. مهمترین اثر فرهنگی و عمومی آن پذیرش و به رسمیت شناختن امر خصوصی در جامعه است که در رژیم‌ها و ایدئولوژی‌های توتالیتر با ازاله‌ی مرز بین خصوصی/عمومی به امر خصوصی به عنوان امر عمومی برخورد می‌شود. طبعاً در این روند «شیوه تولید مثل» (مارکس/انگلس) زیر و رو، نخواهد شد، اگر این اعتراضات در چارچوب روابط و مناسبات اجتماعی موجود بماند.

با جمع شدن/نامرئی شدن نهائی گشت ارشاد، اما کارکردهای دولت، در وجه اصلی آن در پیرامون‌های سیستم بین‌المللی دست نخورده باقی می‌مانند. گفته‌ی مشهور لنین که در آن «بالائی‌ها نتوانند» به عنوان یکی از شروط وضعیت انقلابی مطرح شده است، صحت دارد، اما مسئله این است، که ناتوانی/توانائی بالائی‌ها را نباید امری ایستا در نظر گرفت. فقط در این لحظه (و باید بر «در این لحظه» تاکید کرد) باید گفت بالائی‌ها می‌توانند حکومت بکنند. (۱۹۱۷-۱۹۱۸) در گذشته بوده (۱۹۱۷-۱۹۱۸). این توانائی امری فرنفسه یا به معنای همبستگی ابدی ذاتی/درونی و توانائی خودبخودی آنان نیست، بلکه تابعی است از سطح و شکل اعتراضات که یکی از فاکتورهای تعیین کننده در تعمیق شکاف‌های فوق‌الذکر و از دست رفتن استحکام وحدت در بالاست. می‌توان بر اساس شرایط مشخص در این لحظه رابطه‌ی عکس بین توانائی بالائی‌ها و گسترش و توده‌ای شدن جنبش اعتراضی برقرار کرد.

شکاف در پایین: سؤال اولیه ما، چرا چرخه‌ی اعتراض/سرکوب شکسته نمی‌شود، وابسته به چند سؤال دیگر منجمله به سئوالات زیر است. آیا اعتراضات بدون سازماندهی متمرکز می‌توانند به سرنگونی رژیم منجر بشوند؟ وضعیت نیروها در پایین چگونه است؟

در این جا دوباره بحث قدیمی در مورد رابطه‌ی جنبش خودبخودی و سازماندهی مطرح می‌شود. علیرغم اهمیت آموزشی موضوع، تکرار آن در اینجا بی مورد است. امروز با تکنولوژی‌های جدید بر خلاف تموجات دوره‌ای در دوران بحث مذکور بر وزن خودبخودی در جنبش‌های انقلابی افزوده شده است. شرایط همه را وادار کرده است خود را با روندهای نسبتاً خودبخودی (که شبکه‌های اجتماعی نقش ویژه‌ای در آن دارند) وفق بدهند. یکی از مختصات جنبش‌های اجتماعی امروزی سازمانیابی و در اغلب مواقع موقت و حداقلی است که در این جنبش‌های عمدتاً خودبخودی از مجرای شبکه‌های اجتماعی و وسائل ارتباط جمعی تولید می‌شود.

در رژیم‌های استبدادی غیر غربی (مثل ایران) شبکه‌های عمدتاً تحت سلطه‌ی غرب عامل تکنیکی‌ای گشته‌اند که از مجرای آنان نه فقط نیروهای انقلابی بلکه ارتجاع بورژواامپریالیستی (بویژه از طریق دستکاری سازمانیافته و خودکار اطلاعات) نیز امکان سازماندهی نیروها، جهت‌دادن به مبارزات و تعیین شعارها را یافته‌اند و موجب شکاف بین پایینی‌ها گشته‌اند. (۱۹۱۷-۱۹۱۸)

□□ □□□□ □□□□ . («پایینی نخواهند» در صورتبندی لنین متضمن تکاثف قدرت در پایین است که این نیروها مانع آنند.)

نخواستن پائینی‌ها، (شرط دوم لنین برای انقلاب) را نباید با نتایج یک نظر سنجی اشتباه کرد. بر حسب یک نظر سنجی که یکی از نشریات رژیم (عصر ایران) انجام داده ۹۳ درصد از مردم گشت ارشاد را نمی‌خواهند. مسئله این است که آیا این ۹۳ درصد برای برچیده شدن گشت به خیابان می‌آیند؟ باید گفته‌ی لنین را تدقیق کرد و گفت «پایینی‌ها نخواهند» باید در شکل عملی، در اعتراض خیابانی به نمایش در آید. فقط این شکل از «پایینی‌ها نخواهند» با تامین وحدت میدان‌ها با خواست «آزادی و عدالت» فقط موجب شکاف روزافزون در بالا خواهند شد.

روندهای مبارزاتی در جامعه به باز شدن میدان‌های مبارزاتی متفاوت منجر می‌شوند. هر میدان محصول یک تضاد/اختلاف اجتماعی است که در یک مشکل متبلور شده و برای حل آن مشکل میدان شکل می‌گیرد. آزادی زنان، کمی حقوق معلمان، عقب ماندگی حقوق کارگران، حمله به سطح معیشت آنان، مبارزه‌ی کارگران با خصوصی سازی، یا مبارزات اجتماعی بویژه با فساد برای مثال در پی فروپاشی ساختمان ۱۱ طبقه در آبادان و غیره، در ابتدا ظاهراً ربطی به یکدیگر ندارند.

از هیچ یک از آنان فریغ نه سرنگونی نتیجه می‌شود و نه نیروی موثری که در آن میدان فعال است بر اساس فقط مطالبه‌ی آن میدان، قادر است میدان‌ها را یکی و به نیروی رهبری کننده در تمام میدان‌ها بدل بشود. از منظر هر نیرو یک سلسله مراتب بین میادین برقرار است. این سلسله مراتب نه فقط تابع خواست و اراده‌ی نیروهای اجتماعی درگیر است، بلکه نیروهای سیاسی که از دور یا نزدیک در روند شرکت دارند، نیز در شکلگیری این سلسله مراتب شرکت دارند. در حالیکه در میان لایه‌های مختلف فرودستان مسئله‌ی آگاهی و شکلگیری اراده‌ی جمعی مطرح و تعیین کننده است، در میان جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی بیش از هر چیز رابطه‌ی قدرت در درون و بین آنان تعیین کننده است و مسئله تسلط بر کل جنبش برای هر یک مطرح است.

بر خلاف ما فرودستان، مسئله‌ی ضد انقلاب مغلوب یا اپوزیسیون ضدانقلابی (نمایندگان طبقه‌ی حاکم جهانی در سطح ملی) ابتدا به ساکن فقط سلطه بر جنبش است نه سرنگونی فریغ رژیم به طور کلی و تغییر روابط و مناسبات اجتماعی! این جریان‌ها همواره از

سازماندهی مردم بر اساس خواست «آزادی و عدالت» پرهیز کرده‌اند و خواسته‌اند جنبش‌های خودبخودی را زائده‌ی خود با نگاه داشتن آنان در چارچوب خواست‌های عمدتاً میدانی-صنفي بر اساس شعارهای مبهم بسازد. بویژه این امر در مورد طبقه‌ی کارگر با خواست سندیکا (با تاکید بر سه جانبه‌گرایی و از منظری رفرمیستی)، تاکید بر عدم سازمانیابی سیاسی این طبقه که ستون فقرات فرودستان را تشکیل می‌دهد، توی چشم می‌زند. بدین ترتیب نیروهای بورژواامپریالیستی مانع وحدت میادین بر اساس خواست‌های مشخص همه‌ی میدان‌ها بویژه نادیده گرفتن خواست عدالت اجتماعی و صوری کردن خواست آزادی هستند. این یک وجه از مسئله است. این جریان‌ها اما در ایران و در کشورهای دیگر (سوریه، لیبی، و بویژه در پیرامون‌های سابق روسیه در بلوک شرق مثل اوکراین) نشان داده‌اند که صرفنظر از سازماندهی کودتا و جنگ، یکی از مجاری کسب قدرتشان سوءاستفاده از جنبش‌های مردمی نیز می‌تواند باشد. تناقض در این است از یک سو این جریان‌ها ارتجاعی بدون جنبش‌های مردمی و تبدیل آنان به گوشت دم توپ قادر به «تعویض رژیم» نیستند، و از سوی دیگر نمی‌خواهند اراده‌ی سیاسی جمعی مردمی سازماندهی بشود. تلاش این نیروها در جهت حل تناقض با اتکا به وسائل ارتباطات جمعی و شبکه‌های اجتماعی و از مجرای موج‌سواری صورت می‌گیرد. با ورود فرودستان به خیابان و شکلگیری جنبش‌های اعتراضی خودبخودی کار واقعی اینان شروع می‌شود. استراتژی آنان بسیار ساده اما کارآ است. بنیادهای این استراتژی عبارتند از: ۱) با تبعیض بین جنبش‌های خودبخودی و حمایت نسبی و □□□□□□□□□□ از جنبش‌های خودبخودی خاص در میادین مربوطه بر اساس سلسله مراتب متناسب با استراتژی «تعویض رژیم». ۲) از ورود خواست‌های تک تک این جنبش‌ها به یک برنامه‌ی عمومی/ملی ممانعت به عمل می‌آورند. (برای مثال جز از سندیکای مستقل از احزاب سیاسی (در چارچوب ایدئولوژی سه‌جانبه‌گرایی) از مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر ابداً حمایت نمی‌شود.) ۳) تلاش می‌کنند رهبران واقعی میدانی (با خواست‌های اصیل) را کنار بزنند، با چهره‌سازی، رهبران/لیدرهای طرفدار خود از طریق وسائل اجتماعی غربی و شبکه‌های اجتماعی (مثل جان لا در چین، نوالنی در روسیه، در ایران کاندید بسیار است) منجمله با جعل اخبار و طرح شعارهای ارتجاعی به جای رهبران اصیل بنشانند. در این راستا آنان از این گفته‌ی چرچیل پیروی می‌کنند: وقتی «اسب‌ها را به «میدان مسابقه» راه نمی‌دهند، هر «خر»ی می‌تواند «پیروز» مسابقه باشد! اگر در گفته‌ی چرچیل از تشبیه انسان به حیوان تشبیه صرفنظر نکنیم، می‌توان گفت نیروی‌های بین‌المللی با جلوگیری از رهبران اصیل جنبش خودبخودی،

می‌خواهند «خر»های خود را به پیروزی برسانند یا همچون چین و روسیه «خر»های تاکنون موفق خود را در قدرت حفظ بکنند. (۴) دولت در تبعید یا شورای گذار از بالا بدون رجوع به خواست و رای مردم تشکیل بدهند.

در واقع با کنار زدن رهبران میدانی جنبش خودبخودی کار تمام است. در این صورت تقلیل خواست‌های توده‌ها و تراکاشت دولت در تبعید (در حالت ایده‌آل یک حکومت نئوکلوئیال) در پی تعویض رژیم بدون رای و خواست مردم (همچون در عراق پس از اشغال و اوکراین ۲۰۱۴) امری ساده است. برای پیشبرد این استراتژی مدت‌هاست سگ‌های هارشان مشغول پارس در شبکه‌های اجتماعی و ب‌ت‌هایشان bot فعال هستند. مسئله بستگی به ما دارد: اگر «خَم» نشویم، کسی نمی‌تواند «سوار»مان بشود!

در مقابل مسئله به این شکل مطرح است. انسان‌ها انقلاب برای انقلاب نمی‌کنند، سرنگونی به خاطر سرنگونی نیست. انسان‌ها به خاطر حل مسائل اجتماعی و تحقق آزادی و عدالت انقلاب می‌کنند، زمانیکه با وسائل دیگر (بگوئیم به طور صلح‌آمیز یا بدون سرنگونی) قابل حل نیستند. برای این امر مسئله پیوند صریح همه‌ی میدان‌ها و تکاتف قدرت بر اساس خواست‌های واضح فرودستان و سرنگونی با برنامه‌ای است که از خواست‌های همه‌ی میدان‌های مبارزاتی ناشی می‌شود. (پایینی‌ها نخواهند به این معنا مورد نظر لنین است)

خلاصه بکنیم، صرف‌نظر از وضع بالائی‌ها، شرط دیگر سرنگونی: بر خلاف بدیل ضدانقلاب مغلوب یعنی خدشه به حاکمیت ملی و تراکاشت یک دولت از بالا، از خارج، شرط عبارت است از: شکلگیری یک میدان از طریق وحدت تمام میادین خاص و ورود خواست‌های مطروحه در تک تک این میدان‌ها به یک برنامه‌ی ملی و تبدیل هر انسان مبارزی به مبارز عام برای «آزادی و عدالت». شرط اتحاد میدان‌ها پیوند بین دو خواست آزادی و عدالت و شکلگیری مبارز عام است. این مبارز عام نه فقط برای آزادی بلکه برای عدالت و بالعکس نه فقط برای عدالت بلکه برای آزادی مبارزه می‌کند. مبارز عام سلول «دموکراسی کار» به عنوان محل تلاقی آزادی و عدالت است. از سوئی آزادی در «دموکراسی کار» شامل آزادی‌های سیاسی، مدنی و فرهنگی و غیره است، از سوی دیگر در وجه اقتصادی، «دموکراسی کار» به معنای سیستم عادلانه‌ی بر مبنای مشارکت همگانی سیاسی است که هر فرد در آن قادر به دفاع از حصه‌ای است که بواسطه‌ی ایرانی بودنش در ثروت طبیعی ایران به طور خودبخودی دارد و بواسطه‌ی کارش در

با مبارزات زنان به میدان آمده‌اند و چشمانداز وحدت انقلابی میادین را باز کرده‌اند. باید برای وحدت میدان‌های اجتماعی، برای وحدت آنان بر اساس دو خواست عمومی آزادی و عدالت همچون کارگران عسلویه مبارزه کرد. این چشمانداز را باید در همبستگی خانواده‌های زندانیان سیاسی نیز دید. اوج بیشتر این جنبش‌ها در هر دور جدید و بویژه در این دور نوید بخش است! امکان سرنگونی در روند کنونی موجود است، به شروط آن باید تحقق بخشید!

زوال عقل چپ سنتی و انشاءهای بچگانه در تظاهرات برلین!



مهران زنگنه

اگر چه برلین تهران نیست و نمی‌توان اتفافی را که در برلین اتفاق افتاده است، الگوی فرودستان ایران در داخل ایران دانست، اما اگر قرار باشد آنچه در برلین اتفاق افتاده است، را الگوی انقلاب آتی تلقی کرد، آنگاه می‌توان از همین الان از تکرار فاجعه‌ی ۵۷ حرف زد.

«چپ» گویا دچار زوال عقل شده است: آیا چپ سنتی با مطرح مقولات تضاد اصلی و ... تمامی خواسته‌های فرودستان در انقلاب ۵۷ را قربانی «حل» تضاد اصلی نکرد و بدل به زائده‌ی ضد انقلاب در آن دوره نشد؟ به کجا رسیدیم؟ قرار است این بار چه اتفافی بیافتد؟ قرار است باز دوباره همچون در سال ۵۷ انقلاب (فرودستان) و ضد انقلاب (این بار گربه‌های عابد شده) در کنار یکدیگر و دست در دست یکدیگر پا به میدان بگذارند و ارتجاع اسلامی را ساقط کنند؟

با مفاهیم این جریان‌ات بگوئیم از مجرای حل تضاد اصلی قرار بوده است، سایر تضادها حل شوند یا امکان حل پیدا کنند. ببینیم چه اتفافی افتاده است، نه فقط با «حل» تضاد اصلی دیروزین، حداقل در وجه سیاسی، هیچ تضاد دیگری حل نشد بلکه امروز به عینه بین دو سر تضاد دیروز، در برلین اتحاد عمل صورت می‌گیرد و عملاً تظاهرات مشترک برگزار می‌شود. (بیشتر به لطیفه می‌برد! یکی از شعارها و پیام‌های تظاهرات برلین به طور ضمنی «زننده باد کفن دزد اول» بود. آیا در یک استراتژی قدم به قدم فردا کفن دزد اول یا نمایندگان آن سخنان نخواهد بود؟)

مسخره‌تر از این نمی‌شود: در یک اقدام سیاسی که موضوع آنان قدرت، انقلاب و خواسته‌های عملی در چارچوب داد و آزادی است، سخنان برگزار کننده رمانتیک می‌شود و از رویاها حرف می‌زنند، گویا در مسابقه‌ی انشاء نویسی در مدارس ابتدائی شرکت کرده است. تازه آن هم از رویاهائی حرف می‌زنند که به معنای تقلیل خواسته‌های میدانی جنبش‌های خودبخودی فرودستان هستند.

خواست آزادی، خواست قدرت و به این اعتبار آزادی همگانی متضمن یک رابطهی قدرت اجتماعی ویژه، خواست قدرت همگانی است. در رابطهی قدرت باید «دو» طرف رابطه برابر باشند، تا فضای آزاد شکل بگیرد و تضمین بشود. برابری شرط آزادی است. کسی که به این برابری در رابطهی قدرت در مقیاس اجتماعی و آن هم با سازماندهی شکل ندهد و از آزادی حرف بزند، ابله یا شارلاتان است. برابری در رابطهی قدرت اما متضمن توزیع عادلانه منابع قدرت ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی در سطح جامعه است. بدون توزیع عادلانه منابع قدرت و تضمین آن حرفها میان تهراند. از سوی دیگر بدون آزادی هیچ انسانی قادر نیست از حصه خود در تولیدات مادی و معنوی، در ثروت اجتماعی یا محصول کار خود دفاع کند و بنا براین برابری خود با دیگران را حفظ بکند. کل مسئله در فهم ربط ارگانیک رابطهی آزادی و عدالت است!

آیا چپ سنتی دچار زوال عقل شده است؟ چپ سنتی می‌نویسد: نه شاه می‌خوایم نه رهبر! مثل چلبی در عراق چطور؟! چلبی نه شاه بود، نه رهبر! حتی جمهوری خواه، مثل بسیاری از جمهوری خواهان در اپوزیسیون ایران هم بود! چرا خواستهای فرودستان، خواستهای صریح میدانی آنان جمع زده و به طور مثبت مطرح نمی‌شود. چپ سنتی و همان کسانی که دیروز در ۵۷ از روحانیت مترقی حرف می‌زدند، این بار از اتحاد در تظاهرات فرا جناحی برلین، به عبارت دیگر از تکرار ۵۷ حرف می‌زنند! مگر در انقلاب ۵۷ یک ائتلاف فرا جناحی بین انقلاب و ضد و انقلاب در روابط قدرت دیروز شکل نگرفت؟ دیروز با «مرگ امپریالیسم» بدیل به فراموشی نهاده شد، امروز با «مرگ با دیکتاتور» نیز از بدیل حرف زده نمی‌شود. یک نفی بدون روشن کردن وجه اثباتی آن! این جریان‌ها می‌خواهند فراموش بکنیم هر نفی متضمن اثبات است! آنچه دیروز توسط تمام جریان‌ها کنار گذاشته شد، وجه اثباتی عمل و بی تفاوتی آزادی-عدالت خواهان در مقابل «جمهوری اسلامی» در شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» بود. امروز باید حتماً، بدون قید و شرط پرسید: در مقابل

